

Discourse Analysis of the Dominant Human Rights Paradigm in the International Law: Human Rights as a Civilizational and Ideological Construct

Fereshteh Bahramipour¹, Amir Rezaeipanah²

¹ PhD., Department of International Relations, University of Isfahan, Isfahan, Iran.
f.bahramipour73@ase.ui.ac.ir

² PhD., Department of Political Science, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran (**Corresponding author**). a_rezaeipanah@sbu.ac.ir

Abstract

This study examines the dominant human rights paradigm in the international system as an ideology, a political-social construct, and a function of global political economy. The central question addressed is how the prevailing human rights discourse in the international arena can be analyzed as an ideological and civilizational discourse, and what capacities exist within cultural-Eastern counter-discourses to challenge it. Employing the theoretical and methodological framework of Laclau and Mouffe's discourse theory and semiotics, along with social constructivism and the historical sociology of international relations, the research analyzes the ways in which counter-discourses emerging from the cultural East are represented and articulated. Within this framework, human rights are conceptualized as an ideology with two interrelated dimensions: an identity-based dimension and a power-based dimension. On the one hand, this ideology is rooted in a Western civilizational identity; on the other hand, it shapes distinct configurations of power relations at the global level. It is understood as the outcome of political-social processes that take shape within the broader context of the global political economy. Accordingly, human rights are analyzed as an ideological discourse. Like other discourses, the dominant human rights discourse in the international sphere is constructed through identity-power relations. In a global environment characterized by contending narratives, the dominant human rights stream seeks to position its own narrative as the hegemonic one. Issues such as democracy and human rights have become particularly complex and contested in the post-Cold War order. Internationally, human rights are often defined through Western-Eastern boundary-making and grounded in Western concepts such as individualism, rationality, and liberalism. From a critical perspective—particularly in relation to Western identities and power structures—this discourse is seen as a mechanism for producing and reproducing forms of dominance.

Cite this article: Bahramipour, F. & Rezaeipanah, A. (2025). Discourse Analysis of the Dominant Human Rights Paradigm in the International Law: Human Rights as a Civilizational and Ideological Construct. *Journal of Philosophy of Law*, 4(2), p. 27-58. <https://doi.org/10.22081/phlq.2025.71694.1113>

Received: 2025-04-13 ; **Revised:** 2025-05-29 ; **Accepted:** 2025-06-22 ; **Published online:** 2025-12-24

©2025/authors retain the copyright and full publishing rights

Article type: Research Article

Publisher: Baqir al-Olum University



In this context, analyzing human rights as an ideological and civilizational phenomenon, especially from the perspective of non-Western civilizations, cultures, and traditions, offers an opportunity to reconstruct and articulate alternative counter-discourses.

Keywords: discourse analysis, human rights, social constructivism, historical sociology, international relations, civilizational construct.

تحلیل گفتمان جریان مسلط حقوق بشر در عرصه نظام بین الملل: حقوق بشر به مثابه برساخت تمدنی و ایدئولوژیک

فرشته بهرامی پور^۱، امیر رضایی پناه^۲

^۱ دکتری، گروه روابط بین الملل، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران. f.bahramipoor73@ase.ui.ac.ir
^۲ دکتری، گروه علوم سیاسی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران (نویسنده مسئول). a_rezaeipanah@sbu.ac.ir

چکیده

پژوهش حاضر به تحلیل جریان مسلط حقوق بشر در نظام بین الملل به عنوان یک ایدئولوژی، برساخت سیاسی - اجتماعی و تابعی از اقتصاد سیاسی پرداخته است. پرسش اصلی پژوهش این است که گفتمان مسلط حقوق بشر در نظام بین الملل چگونه به عنوان یک گفتمان ایدئولوژیک و تمدنی قابل تحلیل است و چه ظرفیت هایی برای به چالش کشیدن این گفتمان از سوی پادگفتمان های شرق فرهنگی وجود دارد؟ پژوهش به دنبال تحلیل این گفتمان با استفاده از نظریه و روش شناسی تحلیل گفتمان و نشانه شناسی لا کلا و موف، برساخت گرایی اجتماعی و جامعه شناسی تاریخی روابط بین الملل است تا به بازنمایی و مفصل بندی پادگفتمان های برخاسته از شرق فرهنگی بپردازد. حقوق بشر در این چارچوب به عنوان یک ایدئولوژی با دو بُعد «هویت پایه» و «قدرت پایه» دیده می شود که از یک سو بر مبنای هویت تمدنی غربی استوار بوده و از سوی دیگر، روابط قدرت خاص خود را در سطح جهانی شکل می دهد. این ایدئولوژی در واقع محصول تعاملات و روندهای سیاسی - اجتماعی است که در بستر اقتصاد سیاسی جهانی شکل می گیرند. در این تحلیل، حقوق بشر به عنوان یک گفتمان ایدئولوژیک باید تحلیل شود. حقوق بشر مسلط در سطح بین المللی نیز مشابه دیگر گفتمان ها بر اساس روابط هویت - قدرت ساخته می شود. جریان مسلط حقوق بشر در جهانی که مملو از جنگ های روایت ها است، تلاش دارد تا روایت خود را به عنوان روایت غالب معرفی کند. در این زمینه، موضوعاتی چون دموکراسی و حقوق بشر پس از جنگ سرد به مسائل پیچیده و چالش برانگیزی در نظام بین الملل تبدیل شده اند. حقوق بشر در نظام بین الملل غالباً با مرزبندی های غرب و شرق و بر اساس مفاهیم غربی همچون فردگرایی، عقلانیت و لیبرالیسم تعریف می شود. این گفتمان از منظر انتقادی، به ویژه در ارتباط با هویت ها و قدرت های غربی، به عنوان ابزاری برای تولید و بازتولید سلطه شناخته می شود. در این راستا، تحلیل گفتمان حقوق بشر به عنوان یک پدیده ایدئولوژیک و تمدنی، به ویژه از دیدگاه تمدن ها، فرهنگ ها و سنت های غیر غربی، می تواند به بازسازی و مفصل بندی پادگفتمان های جدید منجر شود.

کلیدواژه ها: تحلیل گفتمان، حقوق بشر، برساخت اجتماعی، جامعه شناسی تاریخی، روابط بین الملل، برساخت

تمدنی.

استاد به این مقاله: بهرامی پور، فرشته؛ رضایی پناه، امیر (۱۴۰۴). تحلیل گفتمان جریان مسلط حقوق بشر در عرصه نظام بین الملل: حقوق بشر به مثابه برساخت تمدنی و ایدئولوژیک. *فلسفه حقوق*، ۴(۲)، ص ۲۷-۵۸. <https://doi.org/10.22081/phlq.2025.71694.1113>

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۱/۲۴؛ تاریخ اصلاح: ۱۴۰۴/۰۳/۰۸؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۴/۰۱؛ تاریخ انتشار آنلاین: ۱۴۰۴/۰۱/۰۳

© ۱۴۰۴ / نویسندگان دارنده حق مؤلف مقاله خود بدون محدودیت هستند. نوع مقاله: پژوهشی. ناشر: دانشگاه باقر العلوم (ع)



۱. مقدمه

در سپهر نظریه‌پردازی بین‌المللی، حقوق بشر از نیمه دوم قرن بیستم به بعد، به‌ویژه پس از تصویب اعلامیه جهانی حقوق بشر در سال ۱۹۴۸، جایگاه خاصی در معماری مفهومی و ارزشی نظم جهانی یافته است. این گفتمان با داعیه‌هایی نظیر جهان‌شمولی، بی‌طرفی و اخلاق‌محوری، در ساختارهای رسمی نظام بین‌الملل نهادینه شده و هم‌زمان به یکی از ابزارهای مشروعیت‌بخشی سیاست خارجی قدرت‌های بزرگ تبدیل شده است (Moyn, 2010, p. 5). با این حال، در دهه‌های اخیر، رویکردهای انتقادی به حقوق بشر مسلط، آن را نه صرفاً به‌مثابه مجموعه‌ای از هنجارهای اخلاقی، بلکه به‌منزله یک گفتمان ایدئولوژیک و تمدنی بررسی کرده‌اند. از منظر گفتمان‌شناسی انتقادی، هیچ گفتمانی خنثی و جهان‌شمول نیست، بلکه هر گفتمان در بستر مناسبات قدرت و هویت شکل می‌گیرد و در فرایند هژمونیک خاصی تثبیت می‌شود (Laclau & Mouffe, 1985, p. 106–110). در این راستا، تحلیل جریان مسلط حقوق بشر در نظام بین‌الملل، مستلزم نگاهی فراتر از برداشت‌های ساده‌انگارانه و تجربه‌گرای صرف است. این جریان، همچون هر ساختار گفتمانی دیگر، بر بنیادهای هویتی و قدرت‌پایه استوار است که به مدد سازوکارهای پیچیده نمادین، نهادی و استراتژیک، گفتمان خود را در قامت روایت غالب و هژمونیک تثبیت کرده است. چنین روایتی، نه تنها حامل ارزش‌هایی خاص، بلکه تجلی‌گاه منافع و اراده قدرت‌های شکل‌دهنده به نظم بین‌الملل است. با تکیه بر این چارچوب‌های انتقادی، می‌توان استدلال کرد که گفتمان مسلط حقوق بشر نه تنها حامل نوعی «نظم معرفتی خاص» است، بلکه در پی طبیعی‌سازی نظم سیاسی و اقتصادی خاصی نیز می‌باشد. در چنین وضعیتی، مفاهیم بدیل یا بومی حقوق بشر از جمله آنچه در سنت‌های اسلامی، آسیایی، آفریقایی یا آمریکای لاتین مطرح شده، معمولاً به حاشیه رانده می‌شوند، یا مشروعیت‌شان زیر سؤال می‌رود (An-Na'im, 1990, p. 337). از این منظر، مسئله اصلی این پژوهش، فهم و تحلیل گفتمان حقوق بشر در نظام بین‌الملل به‌مثابه برساختی گفتمانی، ایدئولوژیک و تمدنی است. تحلیل این گفتمان از رهگذر نظریه گفتمان لاکلا و موف، نظریه برساخت‌گرایی اجتماعی ویوین بر و نیز جامعه‌شناسی تاریخی روابط بین‌الملل هابسن می‌تواند زمینه‌ای برای بازخوانی، بازشناسی و حتی مفصل‌بندی پادگفتمان‌هایی بر مبنای سنت‌های تمدنی غیرغربی فراهم سازد. پرسش اصلی پژوهش حاضر این است که: گفتمان مسلط حقوق بشر در نظام بین‌الملل چگونه به‌مثابه یک گفتمان ایدئولوژیک و تمدنی قابل تحلیل بوده و چه ظرفیت‌هایی برای مفصل‌بندی پادگفتمان‌های حقوق بشری برآمده از سنت‌های غیرغربی وجود دارد؟ برای پاسخ به این سؤال، سؤالات فرعی دیگری نیز مطرح می‌شود، از جمله: چه بنیان‌های مفهومی، هویتی و تمدنی، گفتمان مسلط حقوق بشر را شکل می‌دهند؟ چه ارتباطی میان گفتمان حقوق بشر با منطق سلطه و بازتولید قدرت در نظام بین‌الملل برقرار است؟ سنت‌های فکری اسلامی و شرقی چه امکان‌هایی برای مفصل‌بندی آلترناتیوهای

گفتمانی فراهم می‌کنند؟ نظریه گفتمان چگونه می‌تواند به‌عنوان ابزار تحلیلی در تبارشناسی و نقد این گفتمان به‌کار گرفته شود؟

۲. پیشینه پژوهش

ووداک^۱ و همکاران (۲۰۱۶) در کتاب «روش‌های مطالعات گفتمان انتقادی»، چارچوبی منسجم برای تحلیل گفتمان انتقادی ارائه می‌دهد. نویسندگان بر نقش ایدئولوژی، قدرت و ساختارهای نهادی در شکل‌گیری گفتمان‌ها تأکید دارند. این کتاب راهنمای روشی بسیار مهم است، اما از نظر کاربرد، بر گفتمان خاصی چون «حقوق بشر» تمرکز ندارد. دونلی^۲ (۲۰۰۳) در پژوهش «حقوق جهانی بشر در تئوری و عمل» استدلال می‌کند که با وجود خاستگاه غربی حقوق بشر، این مفاهیم قابلیت جهان‌شمول شدن دارند و به مسائل مصداقی و چالش‌های بین‌فرهنگی نیز می‌پردازد. این اثر نقد ایدئولوژیک را چندان نمی‌پذیرد. هافنر^۳ (۲۰۰۸) در پژوهش «چوب و سنگ: نام‌گذاری و شرم‌ساری مشکل اجرای حقوق بشر»، به بررسی کارکرد «نام‌گذاری و شرم‌زایی» در نظام بین‌المللی حقوق بشر می‌پردازد. نویسنده تحلیل می‌کند که چگونه استفاده از گزارش‌های حقوق بشری می‌تواند ابزار اعمال فشار سیاسی شود، اما تمرکز این نوشتار بیشتر بر سیاست‌گذاری است تا تحلیل گفتمان. صابری تولایی (۱۴۰۳)، در پژوهش «حقوق بشر علیه حقوق بشر؛ گفتمان حقوق بشر از زبان رهایی‌بخش تا ابزار سلطه»، وجه متناقض گفتمان حقوق بشر را بررسی کرده و ریشه‌های آن را در چهار گزاره نشان می‌دهد: اول، غیاب مبنای نظری کافی و وحدت‌آفرین برای توجیه حقوق بشر؛ دوم، ابهام معناشناختی و عدم قطعیت مفاهیم؛ سوم، تکثر مصادیق متعارض حق‌ها و چهارم، وابستگی حقوق بشر به ضمانت اجرایی به نام قدرت. مصفا و قربانی (۱۳۹۲)، در مقاله «تحلیل گفتمانی سلطه حقوق بشر جهانی»، بیان می‌کند که نشانه‌های محوری چون کرامت انسانی، آزادی، برابری، مدارا که معنایشان در زمان جنگ جهانی دوم در حال شناور شدن بود، حول دال مرکزی حقوق بشر ثبات موقت بخشیده و در دستور کار سیاست بین‌الملل مسلط ساخته است. البته این گفتمان با برون‌گذاری و طرد سایر معانی از این نشانه‌ها اعتبار یافت. در واقع این مقاله نشان می‌دهد که حقوق بشر یک پدیده اقتضامند و تاریخی است. به‌طور کلی باید گفت، برخلاف اغلب آثار که تنها به یکی از نظریه‌ها (مثلاً لاکلا و موف یا تحلیل انتقادی گفتمان) بسنده کرده‌اند، پژوهش حاضر با تلفیق سه چارچوب نظری «تحلیل گفتمان هژمونیک (لاکلا و موف)»، «برساخت‌گرایی اجتماعی» و «جامعه‌شناسی تاریخی روابط بین‌الملل» در چارچوبی منسجم، رویکردی نوآورانه به تحلیل گفتمان مسلط حقوق بشر در نظام بین‌الملل ارائه می‌دهد.

1. Wodak

2. Donnelly

3. Hafner-Burton

۳. مبانی نظری

۳-۱. نظریه گفتمان لاکلا و موف

نظریه گفتمان^۱ لاکلا و موف^۲ در کتاب «هژمونی و استراتژی سوسیالیستی»^۳ (۱۹۸۵)، تلاشی است پسامارکسیستی برای درک سیاست به مثابه نزاعی گفتمانی بر سر معنا و هویت. آن‌ها با گسست از ذات‌گرایی زبانی و رویکردهای اقتصادمحور، تأکید می‌کنند که مفاهیم سیاسی نه معناهایی ثابت، بلکه دال‌هایی هستند که تنها در بستر مفصل‌بندی گفتمانی معنا می‌یابند (Laclau & Mouffe, 1985, p. 111-115). در این چارچوب، مفاهیمی چون «حق»، «آزادی» و «کرامت» دارای معنایی ذاتی نیستند، بلکه درون زنجیره‌ای از هم‌ارزی‌ها^۴ بازتعریف می‌شوند. مفهوم «مفصل‌بندی»^۵ در نظریه آن‌ها، به فرآیندی اشاره دارد که طی آن دال‌ها در یک گفتمان تثبیت می‌شوند و انسجام معنایی می‌یابند. با این حال، این تثبیت همواره موقت و در معرض چالش گفتمان‌های رقیب است. «هژمونی»^۶ نیز در این نظریه، به سلطه موقتی یک گفتمان بر میدان منازعه گفتمانی اشاره دارد که با طرد «دیگری»^۷ و طبیعی‌سازی معناها محقق می‌شود (Torfing, 1999, p. 89). از این منظر، گفتمان مسلط حقوق بشر، مفاهیم بنیادین را به گونه‌ای مفصل‌بندی می‌کند که هویت و نظم مدرن-لیبرال غربی را بازتولید نماید. در این راستا، مفاهیمی مانند «حقوق بشر»، «انسان» و «عدالت» به دال‌های تهی^۸ تبدیل می‌شوند؛ یعنی دال‌هایی با توان گردآوردن مطالبات مختلف بدون داشتن معنایی مشخص و تثبیت شده (Laclau, 2005, p. 39). این دال‌ها در گفتمان حقوق بشر، حول «انسان» به مثابه دال مرکزی^۹ سازمان می‌یابند، اما تعریفی خاص و غرب‌محور از انسانیت ارائه می‌دهند. در نظریه گفتمان، هویت‌ها برساخته‌هایی گفتمانی‌اند که در نسبت درونی با قدرت شکل می‌گیرند. «خود» تنها از طریق طرد «دیگری» به وجود می‌آید و گفتمان حقوق بشر مسلط، از طریق حذف خوانش‌های غیرلیبرال (اسلامی، بومی، شرقی)، یک هویت جهانی مشروع برای انسان، دولت و نظم بین‌الملل می‌سازد (Howarth & Stavrakakis, 2000, p. 16; Howarth, 2000, p. 104). این گفتمان در دل تاریخ مدرنیته غربی شکل گرفته و تلاش دارد از طریق نهادهای بین‌المللی، آموزش و ابزارهای حقوقی-سیاسی، خود را به مثابه تنها روایت ممکن از عدالت و انسانیت تثبیت کند

1. discourse theory

2. Laclau & Mouffe

3. Hegemony and Socialist Strategy

4. Equivalence

5. Articulation

6. Hegemony

7. The other

8. Empty signifier

9. Nodal point

(Torfing, 1999, p. 101–105). بر این مبنا، تحلیل گفتمان حقوق بشر مسلط با رویکرد لا کلا و موف، نه تنها نشان می‌دهد که حقوق بشر «واقعیتی» طبیعی یا جهان‌شمول نیست، بلکه آن را پروژه‌ای ایدئولوژیک و تمدنی معرفی می‌کند که باید همواره در برابر آن، امکان مفصل‌بندی پادگفتمان‌های بدیل را گشود.

۳-۲. برساخت‌گرایی اجتماعی

برساخت‌گرایی اجتماعی^۱ یکی از چارچوب‌های نظری تأثیرگذار در علوم انسانی و روابط بین‌الملل است که به فهم نحوه شکل‌گیری واقعیت‌های اجتماعی، هویت‌ها و معناها در بستر تعاملات انسانی می‌پردازد. این چارچوب در قرائت انتقادی ویوین بر،^۲ نه تنها به فرایندهای اجتماعی و زبانی تولید معنا می‌پردازد، بلکه به‌طور بنیادین قدرت را در مرکز تحلیل قرار می‌دهد. از دید بر، واقعیت‌های اجتماعی مانند «حقوق بشر»^۳ نه بازتاب حقیقتی عینی، بلکه محصول روابط قدرت، نظام‌های معرفتی و گفتمان‌های مسلط‌اند که در طول زمان تثبیت می‌شوند (Burr, 2015, p. 3). وی بر این باور است که معناها در بستر تاریخی-اجتماعی ساخته می‌شوند و هیچ معنایی از طریق زبان، فراتر از شرایط اجتماعی-فرهنگی‌اش وجود ندارد. به همین دلیل، مفاهیمی چون «آزادی»، «انسانیت» یا «حقوق بشر» نه مفاهیمی فراتاریخی و جهان‌شمول، بلکه پدیده‌هایی برساخته‌اند که در گفتمان‌های خاص، به‌ویژه گفتمان مدرنیته غربی، شکل گرفته‌اند (Burr, 2015, p. 5–6). از این منظر، گفتمان مسلط حقوق بشر را باید به‌عنوان نوعی دانش/قدرت (به تعبیر فوکویی) درک کرد؛ دانشی که با پشتیبانی نهادهای جهانی، رسانه‌های بین‌المللی و دولت‌های قدرتمند غربی تولید و بازتولید می‌شود و با روایت خاص خود از «انسان» و «حقوق»، سایر صداها و خوانش‌ها را طرد یا به حاشیه می‌راند. این گفتمان با بهره‌گیری از زبان به‌عنوان ابزار هژمونیک، چارچوب خاصی از «معقول بودن» را تحمیل می‌کند که در آن، نسخه لیبرال غربی از حقوق بشر، به‌عنوان تنها روایت مشروع عرضه می‌شود (Burr, 2015, p. 15). مطابق با رویکرد «بر»، گفتمان حقوق بشر نه تنها واقعیت را بازنمایی نمی‌کند، بلکه آن را می‌سازد. این ساخت‌نه بی‌طرف، بلکه در بستر منازعه قدرت و ایدئولوژی صورت می‌گیرد؛ بنابراین، نباید آن را صرفاً مجموعه‌ای از اصول اخلاقی و انسانی دید، بلکه باید آن را پروژه‌ای سیاسی و فرهنگی دانست که در بطن مناسبات قدرت جهانی ریشه دارد. از این منظر، نهادهای بین‌المللی مانند سازمان ملل، دادگاه‌های حقوق بشر، یا سازمان‌های غیردولتی جهانی، نه صرفاً حافظان حقوق، بلکه بازیگرانی هستند که با مشارکت در بازتولید این گفتمان، قرائت خاصی از «حق» را تثبیت می‌کنند. آنچه در این چارچوب غایب می‌ماند، تنوع فرهنگی، نظام‌های ارزشی

1. Social constructionism

2. Vivien Burr

3. Human rights

غیرغربی و خوانش‌های آلترناتیوی از مفهوم «حق» است که در سنت‌های شرقی، اسلامی، یا بومی یافت می‌شوند. در نتیجه، براساس قرائت ویوین بر از بر ساخت‌گرایی، حقوق بشر مسلط را باید به‌عنوان پروژه‌ای گفتمانی تحلیل کرد که درون ساختارهای قدرت جهانی نهادینه شده و از طریق زبان، نهاد و بازنمایی، واقعیتی خاص و خاص‌گرا را به‌مثابه جهان‌شمول جا می‌زند.

۳-۳. جامعه‌شناسی تاریخی روابط بین‌الملل

یکی از بنیادهای نظری مهم برای تحلیل گفتمان حقوق بشر در قالبی تاریخی-تمدنی، جامعه‌شناسی تاریخی روابط بین‌الملل^۱ است که در آن جان هابسن^۲ (۲۰۰۴) سهمی ممتاز دارد. هابسن در اثر مهم خود با عنوان «ریشه‌های شرقی تمدن غربی»^۳، روایت سنتی از ظهور تمدن غربی را که بر خودبنیادی و خودبسندگی غرب تأکید دارد، به چالش می‌کشد و نشان می‌دهد که آنچه به‌عنوان مدرنیته و پیشرفت غربی شناخته می‌شود، به‌شدت متکی بر تعاملات، وام‌گیری‌ها و تأثیرات تمدن‌های غیرغربی - به‌ویژه چین، هند و دنیای اسلام - بوده است. هابسن با تکیه بر شواهد تاریخی و اقتصادی، بر این نکته پافشاری می‌کند که غرب نه به واسطه استثناء‌گرایی ذاتی، بلکه از دل یک شبکه جهانی از مبادلات و انتقالات علمی، اقتصادی و فرهنگی شکل گرفته است. به‌عبارت دیگر، ظهور غرب مدرن محصول یک فرآیند جهانی و نه صرفاً اروپایی بوده است (Hobson, 2004, p. 1-6). وی به‌طور خاص تأکید می‌کند که استعمار اروپایی، با بهره‌گیری از فناوری‌ها، منابع و نظام‌های دانشی شرقی، موفق به ایجاد ساختارهای قدرت و برتری تمدنی شد. در این چارچوب، هابسن، شکل‌گیری گفتمان‌های مدرن همچون دموکراسی، حقوق بشر و دولت-ملت را نیز نه به‌مثابه نمودهای درونی تمدن غرب، بلکه به‌عنوان فرآیندهایی می‌بیند که بر بستر هژمونی استعماری و در مواجهه با «دیگری شرقی» مفصل‌بندی شده‌اند. این نگاه، زمینه‌ای فراهم می‌سازد تا گفتمان حقوق بشر در عصر مدرن به‌عنوان بخشی از پروژه تمدنی غرب، در پیوند با مناسبات تاریخی قدرت و استعمار تحلیل شود. هابسن حتی تصریح می‌کند که حقوق بشر به‌شکل مسلط امروزی، بخشی از «گفتمان غرب‌محور تمدن‌ساز» است که نقش مشروعیت‌بخشی به سلطه غرب بر جهان را ایفا کرده است (Hobson, 2004, p. 211). این نوع تحلیل، امکان نقد بنیادین بر خوانش‌های هژمونیک از حقوق بشر را فراهم می‌آورد. به‌ویژه آنکه روایت غربی از حقوق بشر، نه تنها از فرآیندهای تاریخی چندجانبه بهره برده، بلکه در بستری شکل گرفته که نهادهای بین‌المللی، سیاست جهانی و نظم اقتصادی را در چارچوب منافع قدرت‌های استعماری و پساستعماری سازمان داده است.

1. Historical Sociology of International Relations (HSIR)

2. John Atkinson Hobson

3. The Eastern Origins of Western Civilisation

جامعه‌شناسی تاریخی هابسن این امکان را فراهم می‌کند تا حقوق بشر در پیوند با ساختارهای تاریخی سلطه، استثمار و برساخت تمدنی غرب بررسی شود؛ و از همین رهگذر، به سوی مفصل‌بندی گفتمان‌های بدیل و چندصد حرکت کنیم.

۳-۴. چارچوب نظری تلفیقی پژوهش

پژوهش حاضر برای تحلیل گفتمان مسلط حقوق بشر در نظام بین‌الملل، از یک چارچوب نظری تلفیقی بهره می‌گیرد که سه رویکرد مکمل و میان‌رشته‌ای را درهم می‌آمیزد: نظریه گفتمان پساساختارگرا (با تأکید بر لاکلا و موف)، برساخت‌گرایی اجتماعی و جامعه‌شناسی تاریخی روابط بین‌الملل (با تمرکز بر دیدگاه جان هابسن). این تلفیق نظری به پژوهش امکان می‌دهد تا گفتمان حقوق بشر را هم‌زمان به‌عنوان سازه‌ای زبانی-ایدئولوژیک، محصولی از فرآیندهای اجتماعی-معرفتی و برآمده از مناسبات تاریخی قدرت و تمدن تحلیل کند. نخست، در چارچوب نظریه گفتمان لاکلا و موف (۱۹۸۵)، گفتمان‌ها ابزارهایی برای شکل دادن به معنا و نظم اجتماعی‌اند که از رهگذر تثبیت موقتی دال‌های شناور، به هویت‌بخشی به سوژه‌ها و ساخت مرزهای تمایز میان «خود» و «دیگری» می‌پردازند. در این رهیافت، هویت همواره در بستر روابط قدرت و در چارچوب گفتمان‌های هژمونیک ساخته می‌شود. مفاهیمی چون «حقوق بشر» زمانی معنا می‌یابند که در زنجیره‌ای دال‌مند، با دال‌هایی چون «کرامت»، «آزادی» و «انسان‌جهانی» پیوند خورده و از «دیگری»‌هایی چون «نقض‌کننده حقوق بشر»، «دولت سرکوبگر»، یا «غیرتمدن» تمایز یابند (Laclau & Mouffe, 1985, p. 105-114; Torfing, 1999). در ادامه، برساخت‌گرایی اجتماعی این درک را تعمیق می‌بخشد که واقعیت‌های اجتماعی، از جمله مفاهیمی چون حقوق بشر، نه در خلأ، بلکه در بستر تعاملات انسانی و معناسازی‌های بین‌الذنهانی ساخته می‌شوند. برگر و لاکمن^۱ (۱۹۶۶) با تأکید بر نقش نهادها، زبان و بازتولید اجتماعی، نشان می‌دهند که نظام‌های مفهومی همچون حقوق بشر، برآمده از فرایندهای اجتماعی خاص‌اند. در این منظر، نظام بین‌الملل نه یک ساختار طبیعی و از پیش موجود، بلکه حاصل برساخت‌های معرفتی است که در طول زمان تثبیت شده‌اند (Wendt, 1999, p. 21)؛ بنابراین، گفتمان حقوق بشر را باید محصول ساختارهای معناپردازی و قدرت نرم در سطح جهانی دانست. درنهایت، جامعه‌شناسی تاریخی روابط بین‌الملل، به‌ویژه از منظر جان هابسن، امکان تحلیل تمدنی-تاریخی نظم بین‌الملل و گفتمان‌های مسلط آن را فراهم می‌آورد. هابسن با رد رویکرد خودبنیادگرایانه غرب‌محور، تأکید می‌کند که تمدن غربی و مفاهیمی چون حقوق بشر مدرن، نه محصول خالص غرب، بلکه نتیجه فرایندهای پیچیده و نابرابر تعامل میان شرق و غرب بوده است. از این منظر، گفتمان حقوق بشر مسلط را می‌توان بخشی از پروژه‌های دانست که با تکیه بر میراث استعماری،

1. Berger & Luckmann

تاریخ‌نگاری گزینشی و نادیده گرفتن مشارکت تمدن‌های غیرغربی، به تثبیت هژمونی گفتمانی غرب پرداخته است (Hobson, 2004; Hobson, 2012). این چارچوب نظری تلفیقی، با تکیه بر سه سطح مکمل - زبان و معنا (نظریه گفتمان)، ساخت اجتماعی معرفت (برساخت‌گرایی) و بستر تمدنی - تاریخی (جامعه‌شناسی تاریخی)، تحلیلی چندلایه از گفتمان حقوق بشر ارائه می‌دهد. چنین تحلیلی نه تنها امکان نقد گفتمان مسلط را فراهم می‌آورد، بلکه راه را برای مفصل‌بندی یادگفتمان‌هایی بدیل، به‌ویژه از منظر سنت‌های غیرغربی و شرقی هموار می‌سازد.

۴. یافته‌های تحقیق

۴-۱. تبارشناسی تاریخی گفتمان حقوق بشر

قرن نوزدهم، عصر امپراتوری‌های استعماری، نقطه عطفی در تثبیت گفتمان حقوق بشر بود. در این دوران، حقوق بشر به‌مثابه ابزاری برای مشروعیت‌بخشی به مأموریت تمدن‌ساز غرب به‌کار گرفته شد. ادبیات حقوقی - اخلاقی این دوره، همان‌طور که در آثار جان استوارت میل^۱ مشهود است، میان «ملل متمدن» و «ملل بربر» تمایز قائل می‌شد (Mill, 1991, p. 15). گفتمان مسلط حقوق بشر، آنگونه که پس از جنگ جهانی دوم تدوین و نهادینه شد، به‌طور مشخص در بستری از تجارب غربی، نظام‌های ارزشی لیبرالی و مدرنیته اروپامحور شکل گرفت؛ درحالی‌که فرهنگ‌ها، سنت‌ها و نظام‌های فکری غیرغربی، به ویژه تمدن‌های شرقی، یا به کلی در آن نادیده گرفته شدند، یا نقشی حاشیه‌ای یافتند (Mutua, 2001, p. 203). اعلامیه جهانی حقوق بشر (۱۹۴۸) که به‌عنوان سند مرجع این گفتمان شناخته می‌شود، در زمانه‌ای تدوین شد که بسیاری از کشورهای آسیایی، آفریقایی و آمریکای لاتین یا هنوز مستعمره بودند یا در فرایند انتقال قدرت از استعمارگران به‌سر می‌بردند و در نتیجه، در ساحت تدوین بین‌المللی این سند عملاً غایب بودند (Morsink, 1999, p. 37-40). در واقع، شکل‌گیری این گفتمان در پی فجایع جنگ جهانی دوم بود؛ یعنی پدیده‌هایی درون تمدنی غربی که منجر به شکل‌گیری «زبان جهانی اخلاق» شد؛ اما این زبان به‌شدت تحت سلطه برداشت‌های خاصی از فردیت، آزادی و عدالت قرار داشت که از سنت روشننگری اروپا نشأت می‌گرفت (Douzinas, 2000, p. 115-118). مفاهیمی مانند «آزادی»، «حقوق طبیعی» یا «برابری» در این اسناد نه از دل گفت‌وگویی بین‌تمدنی، بلکه از منظری خاص، یعنی تجربه غربی از مدرنیته و سکولاریسم، صورت‌بندی شدند. همان‌طور که انوایا و دیگر منتقدان اشاره کرده‌اند، این نوع از جهان‌شمولی در حقوق بشر، نوعی «جهان‌شمولی صوری» است که در واقع، ترجمه‌ای از تجربه خاص غرب به زبان عام جهانی است؛ زبانی که بسیاری از فرهنگ‌های دیگر، از جمله سنت‌های کنفوسیوسی، اسلامی، هندی و بودایی، در آن نه تنها نادیده گرفته شده‌اند، بلکه به‌عنوان «دیگری» فاقد صلاحیت،

1. John Stuart Mill

به حاشیه رانده شده‌اند (An-Na'im, 1992, p. 9-11). این غیاب معرفتی و فرهنگی، یکی از دلایل بنیادین بحران مشروعیت و مقاومت‌های فرهنگی در برابر گفتمان مسلط حقوق بشر در جهان غیرغربی است. به بیان دقیق‌تر، نه فقط محتوا، بلکه روش و روند تدوین این گفتمان، به گونه‌ای بوده که در عمل، صدای شرق و جنوب جهانی در آن شنیده نشده و این خود بر ساختار هژمونیک گفتمان افزوده است (Santos, 2014, p. 41-43). برای بررسی دقیق‌تر گفتمان حقوق بشر مسلط، آن در پنج سطح معرفت‌شناختی، هستی‌شناسی، روش‌شناسی، انسان‌شناسی و جامعه‌شناسی بررسی می‌شود.

۴-۱-۱. خاستگاه معرفت‌شناختی گفتمان حقوق بشر مسلط

گفتمان حقوق بشر که امروزه در سطح بین‌الملل به مثابه یکی از محوری‌ترین بنیان‌های اخلاقی و سیاسی تلقی می‌شود، در بطن خود حامل پیش‌فرض‌ها و بنیان‌های معرفت‌شناختی خاصی است که تحت تأثیر تاریخ، قدرت، استعمار و هژمونی فرهنگی غربی شکل گرفته‌اند. معرفت‌شناسی^۱ این گفتمان، یعنی نحوه تولید، بازتولید، مشروعیت‌یابی و نهادینه‌سازی معرفت پیرامون حقوق بشر، نه تنها یک مسئله نظری صرف، بلکه بستری برای بازشناسی نسبت میان دانش، قدرت و استعمار است. گفتمان حقوق بشر، آنگونه که در سنت مدرن غربی تکوین یافته، مبتنی بر تصور خاصی از انسان است؛ انسانی فردگرا، عقلانی و خودمختار که حامل حقوقی طبیعی، ذاتی و فرازمانی تلقی می‌شود. این تلقی، برخاسته از تحولات فکری دوران روشنگری، فلسفه سیاسی لیبرال و حقوق طبیعی است که ریشه در آرای متفکرانی چون جان لاک، امانوئل کانت و ژان ژاک روسو دارد (Fukuyama, 1992, p. 45-52). چنین اپیستمولوژی‌ای انسان را بدون زمینه‌های فرهنگی، تاریخی و اجتماعی بازنمایی می‌کند؛ در حالی که برساخت‌گرایان اجتماعی استدلال می‌کنند که این سوژه در دل گفتمان‌ها و روابط قدرت بر ساخته می‌شود (Wendt, 1999, p. 324). این نگرش مدرن، علاوه بر نادیده انگاشتن تنوع تمدنی و فرهنگی جوامع، با تحمیل مدل غربی از عقلانیت و اخلاق، در عمل به بازتولید نوعی امپریالیسم معرفت‌شناختی می‌پردازد (Santos, 2009, p. 13-18). معرفت‌شناسی حقوق بشری نه تنها از طریق متون نظری، بلکه از رهگذر نهادهای حقوقی و بین‌المللی تثبیت و بازتولید می‌شود. سازمان ملل متحد، دادگاه‌های بین‌المللی، کمیسیون‌های حقیقت‌یاب و نهادهای غیردولتی، همه در روندی ساختاری، مفاهیم خاصی از عدالت، آزادی، حقوق و کرامت را در سطح جهانی ترویج می‌کنند (Shue, 1996, p. 35-36)؛ اما این نهادها اغلب تحت سلطه گفتمان غربی عمل می‌کنند و کمتر به اپیستمولوژی‌های بدیل توجه دارند. ساموئل موین^۲ در تحلیل تاریخی خود، نشان می‌دهد که حقوق بشر در معنای امروزی آن بیشتر یک محصول سیاسی قرن

1. Epistemology

2. Samuel Moyn

بیستم است، تا ادامه‌ای از سنت اخلاقی دیرینه بشری (Moyn, 2010, p. 112–115). بدین ترتیب، جهانی‌سازی گفتمان حقوق بشر، فرآیندی است که معرفت خاصی را با استفاده از ابزارهای بین‌المللی نهادینه می‌سازد و در بسیاری موارد به بازتولید نابرابری معرفت‌شناختی می‌انجامد. بسیاری از نظریه‌پردازان جنوب جهانی به‌ویژه در سنت مطالعات پسااستعماری و انتقادی، از تسلط گفتمان غربی بر معرفت حقوق بشر انتقاد کرده‌اند. بوآونتورا د سوسا سانتوس^۱ با طرح مفهوم «اپیستمولوژی‌های جنوب»، به لزوم بازشناسی اشکال غیرغربی دانش حقوق بشر اشاره می‌کند (Barreto, 2023). او معتقد است، معرفت مسلط، از طریق فرآیندهایی همچون «تفکر مغاکی»، مرزهایی ناپیدا میان دانایی مشروع (غربی) و دانایی نامشروع (غیربومی) ترسیم می‌کند (Santos, 2009, p. 25–26). در این نگاه، گفتمان حقوق بشر مسلط نه تنها به واسطه نهادهای رسمی، بلکه از طریق حذف معرفت‌های بومی، سنت‌های مذهبی و اخلاق‌های غیرمدرن، نظام دانایی خود را هژمونیک می‌سازد. نقد این گفتمان به معنای رد حقوق بشر نیست، بلکه تلاشی برای تنوع‌بخشی به مبانی معرفتی آن است. تسلط اپیستمولوژی حقوق بشر غربی منجر به استعمار معرفت شده است؛ استعمار نه از طریق سرزمین، بلکه از طریق تعریف آنچه دانایی «معتبر» تلقی می‌شود. این فرایند، در بسیاری از کشورهای غیرغربی، به مقاومت فرهنگی، بحران مشروعیت حقوق بشر و حتی رشد گفتمان‌های ضدغربی انجامیده است (Anghie, 2005, p. 290). در واقع، آنچه حقوق بشر جهانی خوانده می‌شود، بیشتر منعکس‌کننده تاریخ، قدرت و ارزش‌های خاص غربی است. تا محصول گفت‌وگوی جهانی میان فرهنگ‌ها. تنها با تنوع‌بخشی به منابع معرفتی و گشودن فضا برای روایت‌های بومی می‌توان حقوق بشر را از انحصار معرفتی خارج و به یک زبان مشترک جهانی بدل ساخت (Meyerhoff, 2019). بنابراین، تحلیل اپیستمولوژیکی گفتمان حقوق بشر، ما را به این آگاهی می‌رساند که حتی مفاهیمی به‌ظاهر جهان‌شمول و بدیهی، همچون «حقوق بشر»، در دل روابط پیچیده قدرت و تاریخ‌های خاص معنا می‌گیرند. بازاندیشی در مبانی معرفتی این گفتمان، شرط لازم برای جهانی‌سازی واقعی آن است؛ جهانی‌سازی که به جای تحمیل یکپارچگی، به تنوع و گفت‌وگو مجال بروز دهد.

۴-۱-۲. هستی‌شناسی گفتمان حقوق بشر مسلط: فهم سوژه، قدرت و نظم جهانی

درک گفتمان حقوق بشر صرفاً از طریق تحلیل معرفت‌شناختی آن کفایت نمی‌کند؛ بلکه باید هستی‌شناسی^۲ آن را نیز مورد واکاوی قرار داد. هستی‌شناسی گفتمان حقوق بشر به این معناست که این گفتمان چگونه امر انسانی، قدرت، سوژه و جهان را تعریف، تفکیک و طبقه‌بندی می‌کند. گفتمان حقوق

1. Boaventura de Sousa Santos

2. Ontology

بشر نه تنها به توصیف انسان و حقوق او می‌پردازد، بلکه سوژه‌های مشروع، کنشگران معتبر و حتی شکل مطلوب زیست جمعی را نیز برمی‌سازد. در قلب هستی‌شناسی حقوق بشر، سوژه‌ای مدرن قرار دارد که محصول سنت لیبرال غربی است. این سوژه، فردی است خودبنیاد، خودآیین و دارای حقوق ذاتی که فارغ از زمینه‌های فرهنگی، اجتماعی و تاریخی تعریف می‌شود (Donnelly, 2003, p. 7-9). هستی‌شناسی لیبرال با تأکید بر اولویت فرد نسبت به جامعه، انسان را موجودی مجرد می‌انگارد که واجد حقوقی جهان‌شمول است. این درک از سوژه، به شدت متأثر از فلسفه کانتی است؛ جایی که انسان به مثابه غایت فی‌نفسه و دارنده کرامت ذاتی شناخته می‌شود (Kant, 1996, p. 34-36). اما این بازنمایی سوژه، جهان‌شمول نیست؛ بلکه تاریخی، خاص و غربی است. در سنت‌های غیرغربی - مانند فلسفه اسلامی، آیین کنفوسیوسی یا جهان‌بینی‌های آفریقایی - سوژه در بطن رابطه، جماعت و معنویت تعریف می‌شود، نه در انزوا و خودبنیادی. هستی‌شناسی گفتمان حقوق بشر، همه انسان‌ها را یکسان نمی‌بیند. اگرچه زبان آن بر جهان‌شمولی تأکید دارد، اما در عمل، برخی زندگی‌ها بیشتر از دیگران قابل دفاع، قابل ملاحظه و دارای ارزش هستند (Butler, 2004, p. 20-22). به عبارت دیگر، این گفتمان، میان زندگی‌هایی که «ارزش سوگواری» دارند و آن‌هایی که به آسانی فراموش می‌شوند، تمایز می‌نهد. این پدیده، به‌ویژه در واکنش نهادهای حقوق بشری به بحران‌ها و جنگ‌ها مشهود است؛ برای مثال، پوشش بحران‌های انسانی در اروپا معمولاً با حساسیت بیشتری همراه است، تا در مناطق جنوب جهانی. بدین ترتیب، هستی‌شناسی گفتمان حقوق بشر به جای بازنمایی برابر سوژه‌ها، سلسله‌مراتبی از انسان‌ها را تثبیت می‌کند (Mignolo, 2011, p. 59-63). گفتمان مسلط حقوق بشر، نظم خاصی از جهان را به مثابه نظم طبیعی و مشروع بازنمایی می‌کند؛ نظمی که مبتنی بر دولت-ملت، حقوق فردی، دموکراسی لیبرال و اقتصاد بازار آزاد است. این نظم، نه فقط در سطح حقوقی، بلکه در سطح هستی‌شناختی نیز تثبیت می‌شود؛ به گونه‌ای که گزینه‌های بدیل، غیرواقعی، غیرعقلانی یا واپس‌گرا تلقی می‌شوند (Escobar, 1995, p. 210-215). بدین ترتیب، گفتمان حقوق بشر، تنها بازگوکننده یک نظم حقوقی نیست؛ بلکه آن را به سطح هستی می‌برد و به آن جنبه‌ای «طبیعی» و «ضروری» می‌بخشد. این فهم، فضا را برای بازاندیشی در مورد الگوهای بدیل زندگی جمعی می‌بندد و در خدمت مشروعیت‌بخشی به نظم جهانی موجود عمل می‌کند. یکی از ابعاد پنهان، ولی حیاتی گفتمان حقوق بشر، نحوه بازنمایی قدرت است. در این گفتمان، قدرت معمولاً به صورت نفی شده ظاهر می‌شود؛ گویی حقوق بشر نافی قدرت است، و نه برساخته‌ای از آن؛ اما بسیاری از نظریه‌پردازان انتقادی، از جمله فوکو، نشان داده‌اند که گفتمان‌ها نه تنها قدرت را محدود نمی‌کنند، بلکه خود حامل و مولد آن هستند (Foucault, 1978, p. 92-95). گفتمان حقوق بشر، از طریق تعیین آنچه «حق» است و چه کسی «قربانی» یا «ناقص» است، شکل خاصی از قدرت را اعمال می‌کند: قدرت بازنمایی، طبقه‌بندی و مشروعیت‌بخشی. این گفتمان، بدن‌ها را نام‌گذاری می‌کند، ملت‌ها را در

جایگاه‌های خاصی می‌نشانند و مفاهیم عدالت، خشونت و نجات را در قالب خاصی قالب‌ریزی می‌کند (Mutua, 2001, p. 207–208). به‌طور کلی باید گفت، هستی‌شناسی گفتمان حقوق بشر مسلط، در ظاهر بر بنیاد برابری و کرامت بنا شده، اما در عمل بر نوعی بازنمایی خاص از انسان، جامعه، قدرت و نظم جهانی استوار است. این هستی‌شناسی، برخاسته از تاریخ خاصی از عقلانیت، استعمار و هژمونی فرهنگی است و به همین دلیل، نه تنها باید مورد نقد قرار گیرد، بلکه باید با هستی‌شناسی‌های بدیل وارد گفت‌وگو شود. تنها از این مسیر می‌توان گفتمان حقوق بشر را از انحصار تاریخی و فرهنگی آن رهایی بخشید و به واقعیت جهانی آن نزدیک شد.

۴-۱-۳. متدولوژی گفتمان حقوق بشر مسلط: سازوکارهای برساخت معنا، مشروعیت و قدرت

گفتمان حقوق بشر نه فقط در سطح مفاهیم، بلکه در سطح روش‌ها و سازوکارهای بازتولید معنا نیز عمل می‌کند. متدولوژی^۱ این گفتمان، نحوه تولید و تثبیت معانی خاص از «حق»، «انسان»، «خشونت» و «مشروعیت» را آشکار می‌سازد. متدولوژی گفتمان حقوق بشر مسلط، در واقع دستگاهی روش‌مند از زبان، نهادها، دانش و قدرت است که از طریق آن، واقعیت اجتماعی و سیاسی تعریف می‌شود. در متدولوژی گفتمان مسلط حقوق بشر، مفاهیم نه به‌مثابه بازتابی از واقعیت، بلکه به‌عنوان برساخته‌های تاریخی و اجتماعی تلقی می‌شوند. گفتمان، به تعبیر لاکلا و موف، از طریق «برساخت هژمونیک معنا» عمل می‌نماید؛ یعنی با تثبیت موقتی دال‌ها درون یک زنجیره دال‌گون، معنا را تولید می‌کند (Laclau & Mouffe, 1985, p. 112–115). مفاهیمی چون «حقوق بشر»، «آزادی»، «نقض حقوق» و «دولت ناقض» درون شبکه‌ای از دلالت‌های به‌هم پیوسته تولید می‌شوند که توسط قدرت‌های مسلط سامان یافته‌اند. به این ترتیب، گفتمان حقوق بشر یک عرصه سیاسی است که در آن، نزاع بر سر معانی مشروع جریان دارد. هژمونی گفتمان حقوق بشر، از طریق طرد معانی بدیل و حذف تفاوت‌های فرهنگی و تاریخی حاصل می‌شود. متدولوژی حقوق بشر مسلط، در پی استیلا بر زبان است. این گفتمان، واژگان خاصی را (مثل آزادی، کرامت، انسانیت، نقض، قربانی) در انحصار خود می‌گیرد و معناهای خاصی را به آن‌ها تحمیل می‌کند. این همان چیزی است که اسپیکو از آن با عنوان خشونت بازنمایی یاد می‌کند؛ یعنی سیطره‌ای که از طریق زبان اعمال می‌شود، نه لزوماً از طریق ابزار نظامی یا اقتصادی (Spivak, 1988, p. 281–283). در این متدولوژی، واژه‌ها بار سیاسی می‌یابند و سوژه‌ها با این واژه‌ها شکل می‌گیرند. مثلاً، «زن مسلمان»، در بسیاری از گزارش‌های حقوق بشری، نه به‌مثابه فاعلی تاریخی، بلکه به‌مثابه قربانی مرد، دین یا دولت بازنمایی می‌شود؛ این بازنمایی، سوژه را در جایگاه خاصی قرار می‌دهد که امکان کنشگری بدیل از آن سلب می‌شود. متدولوژی گفتمان حقوق بشر، صرفاً نظری نیست؛ بلکه

مجموعه‌ای از تکنولوژی‌های اجرایی و نهادی نیز در آن دخیل‌اند. نهادهای حقوق بشری (مانند دیده‌بان حقوق بشر یا دفتر کمیسر عالی سازمان ملل در امور حقوق بشر) از طریق انتشار گزارش‌های سالانه، رتبه‌بندی کشورها، ارائه شاخص‌های نقض حقوق و استفاده از ابزارهایی مانند تحریم یا مداخله بشردوستانه، معنا و قدرت را تثبیت می‌کنند (Moyn, 2010, p. 135-140). این ابزارها نه فقط ابزار سنجش، بلکه ابزار تولید معنا هستند: آنچه به‌عنوان «نقض حقوق بشر» نام‌گذاری می‌شود، اغلب تابع ساختارهای سیاسی جهانی است. کشورهایی که در مدار قدرت غربی قرار دارند، کمتر در معرض این نام‌گذاری‌ها هستند؛ در حالی که کشورهای خارج از این مدار، بیشتر در جایگاه ناقضان معرفی می‌شوند (Mutua, 2001, p. 207-210). این متدولوژی بر جهان‌شمولی انتزاعی تأکید دارد؛ به این معنا که تفاوت‌های فرهنگی، تاریخی و سیاسی در نظر گرفته نمی‌شوند. این روش، به تعبیر چاکرابارتی،^۱ بازتولید نگاه استعماری به تاریخ است؛ تاریخی که غرب را به‌عنوان هنجار و الگو قرار می‌دهد و بقیه جهان را در حاشیه آن بازنمایی می‌کند (Chakrabarty, 2000, p. 27-30). بنابراین، در این متدولوژی، «حق» مفهومی است که مستقل از بافت، زبان، آداب یا نظام‌های بومی قابل تعریف فرض می‌شود. این نوع نگاه، زمینه را نادیده می‌گیرد و امکان تنوع تفاسیر از مفاهیم حقوقی را محدود می‌سازد. از این‌رو متدولوژی گفتمان حقوق بشر مسلط، متکی بر نظامی از تولید معنا، بازنمایی، نهادینه‌سازی و حذف تفاوت‌ها است. این گفتمان، با استفاده از زبان، نهادها و تکنولوژی‌های سیاسی، نه تنها واقعیت اجتماعی را تعریف می‌کند، بلکه از طریق سازوکارهایی پیچیده، هژمونی معنایی و سیاسی خود را بازتولید می‌نماید. فهم این متدولوژی، راه را برای بازنمایشی در گفتمان‌های حقوق بشری بدیل هموار می‌سازد.

۴-۱-۴. انسان‌شناسی گفتمان حقوق بشر مسلط: برساخت سوژه انسانی در سایه هژمونی

یکی از ابعاد کمتر واکاوی‌شده در گفتمان حقوق بشر، نحوه بازنمایی و برساخت انسان است. «انسان» در این گفتمان، مفهومی طبیعی و جهان‌شمول انگاشته نمی‌شود، بلکه سوژه‌ای ساخته‌شده در بستر خاصی از معرفت، قدرت و فرهنگ است. این بخش از مطالعه، به تبارشناسی انسان‌شناسی^۲ گفتمان مسلط حقوق بشر می‌پردازد؛ یعنی بررسی می‌کند که چه نوع انسانی در این گفتمان به رسمیت شناخته می‌شود، کدام سوژگی‌ها طرد می‌شوند و این انسان چگونه در چهارچوب‌هایی خاص قابل دیدن، ترحم و مداخله است. گفتمان مسلط حقوق بشر، انسان را براساس الگوی انسان‌شناسی مدرن غربی بازنمایی می‌کند؛ یعنی فردی خودبنیاد، عاقل، مستقل، دارای اراده آزاد و برخوردار از حق انتخاب فردی. این سوژه، ریشه در سنت‌های روشنگری و انسان‌باوری لیبرال دارد (Taylor, 1989, p. 11-20). در این چهارچوب،

1. Chakrabarty

2. Anthropology

«حق» امری ذاتی و طبیعی برای فرد است و جامعه صرفاً بستر اعمال این حقوق محسوب می‌شود، نه تعریف‌کننده آن. در این نگاه، انسان جهانی یکسان و همگون است؛ بی‌توجه به زمینه‌های فرهنگی، اجتماعی یا تاریخی؛ اما این نگاه جهان‌شمول، نوع خاصی از انسان را مرکز قرار می‌دهد: انسان غربی، سکولار، سفیدپوست و طبقه متوسط. سایر فرم‌های زیست، در حاشیه این مرکز قرار می‌گیرند، یا نادیده گرفته می‌شوند (Mignolo, 2011, p. 287–290). در گفتمان حقوق بشر، سوژه انسانی غیرغربی - به‌ویژه در جنوب جهانی - اغلب به‌صورت قربانی تصویر می‌شود؛ قربانی سنت، مذهب، دولت‌های اقتدارگرا یا «فرهنگ‌های واپس مانده». این برساخت قربانی، نوعی «انسان بدون صدا» خلق می‌کند که برای دیده شدن، نیازمند بازنمایی از سوی دیگران (عموماً نهادهای غربی یا رسانه‌های بین‌المللی) است (Mutua, 2001, p. 207–210). در این الگو، نجات‌بخش نیز از پیش تعریف شده است: سازمان‌های حقوق بشری، دولت‌های لیبرال، یا رسانه‌های جهانی. این وضعیت، رابطه‌ای نابرابر از قدرت را تثبیت می‌کند: انسانی که باید نجات یابد و انسانی که مجاز به نجات دادن است (Douzinas, 2007, p. 123-128). حقوق بشر مسلط، با تکیه بر مفهوم جهان‌شمولی، تفاوت‌های هستی‌شناختی انسان‌ها را نادیده می‌گیرد. انسان، در این گفتمان، یک «موجود بی‌زمان و بی‌مکان» فرض می‌شود که نیازها و حقوق یکسانی در همه جهان دارد؛ اما این نگاه، در عمل منجر به حذف نظام‌های معنایی بومی، اشکال بدیل سوژگی و شیوه‌های زیست متفاوت می‌شود (Dussel, 1996, p. 19–21). برای مثال، مفهوم «حق فردی» ممکن است در بسیاری از جوامع به شیوه‌های جمع‌گرایانه یا مبتنی بر مسئولیت‌های متقابل بازفهمیده شود؛ اما در حقوق بشر مسلط، تنها آنچه با قالب لیبرال فردگرایانه سازگار است، به رسمیت شناخته می‌شود (Merry, 2006, p. 38–41). در این گفتمان، بدن انسانی به‌عنوان محل تجلی رنج و خشونت، اهمیت ویژه‌ای می‌یابد. بدن‌های شکنجه‌شده، ناقص‌شده، یا سرکوب‌شده، ابژه‌هایی برای تولید ترحم و توجیه مداخله هستند (Butler, 2009, p. 22–27). تصویر قربانی در رسانه‌ها، بدن‌هایی هستند که هم‌زمان باید رنج بکشند تا دیده شوند و باید بی‌صدا باشند تا به‌جای آنان سخن گفته شود. این امر، شکل خاصی از «انسان بصری‌شده» را تولید می‌کند: سوژه‌ای که فقط از طریق بازنمایی رنج خود در قاب‌های رسانه‌ای قابل شناسایی است. چنین انسانی، به‌جای اینکه فاعل کنش باشد، به سوژه‌ای برای سیاست‌های مداخله و برنامه‌های توسعه بدل می‌شود. از این رو، گفتمان حقوق بشر مسلط، انسانی خاص را برمی‌سازد: فردی غربی، مستقل، قابل ترحم یا مداخله‌پذیر و در عین حال همگن. این انسان‌شناسی، هم‌زمان با ادعای جهان‌شمولی، بسیاری از اشکال بدیل سوژگی و انسان‌بودگی را طرد می‌کند. فهم این سازوکارهای انسان‌شناختی، مقدمه‌ای است برای خلق گفتمان‌های بدیل حقوق بشری که قادر به دربرگرفتن تنوع زیستی، فرهنگی و هستی‌شناختی انسان‌ها باشند.

۴-۱-۵. جامعه‌شناسی گفتمان حقوق بشر مسلط: بازتولید نظم و قدرت در سطح جهانی

گفتمان حقوق بشر مسلط، نه صرفاً مجموعه‌ای از اصول اخلاقی یا حقوقی، بلکه نظامی از معانی، نهادها، کنشگران و مناسبات اجتماعی است که در بستر تاریخ و روابط قدرت جهانی ساخته و نهادینه شده است. تحلیل جامعه‌شناختی این گفتمان، ما را قادر می‌سازد تا پیوند آن با ساختارهای هژمونیک، شبکه‌های جهانی و تولید مشروعیت را بهتر درک کنیم. این گفتمان نه تنها در متن بین‌المللی، بلکه در سطح داخلی دولت‌ها، جنبش‌های اجتماعی و حتی کنش‌های روزمره افراد بازتولید می‌شود. در سنت جامعه‌شناسی تاریخی، نهادها صرفاً سازهایی حقوقی نیستند، بلکه نظام‌هایی از باور، عمل و مشروعیت‌اند که در تعامل با ساختار قدرت شکل می‌گیرند (Berger & Luckmann, 1966, p. 59-63).

حقوق بشر، در مقام گفتمان مسلط، از طریق نهادهای جهانی مانند سازمان ملل، نهادهای قضایی بین‌المللی و سازمان‌های غیردولتی حقوق بشری، به مثابه یک نهاد اجتماعی عمل می‌کند که هنجارهای خاصی را بر دولت‌ها و جوامع تحمیل یا القاء می‌کند. این نهادسازی، محصول رابطه‌ای بین ساختار جهانی قدرت و جریان‌های اجتماعی و سیاسی محلی است؛ یعنی حقوق بشر در عمل در تعامل با دولت‌ها، رسانه‌ها و جنبش‌ها معنا سازی و کاربرد می‌یابد (Merry, 2006, p. 41-45). در یکی از مکانیسم‌های جامعه‌شناختی مهم در گفتمان حقوق بشر، طبقه‌بندی کنشگران جهانی به سه دسته است: قربانی، ناقض و منجی (Mutua, 2001, p. 202-204). این نظام طبقاتی، ضمن ساده‌سازی واقعیت‌های پیچیده، یک سلسله‌مراتب از اخلاق و مشروعیت پدید می‌آورد که در آن جهان غرب عمدتاً در مقام منجی ظاهر می‌شود و جنوب جهانی در مقام قربانی یا ناقض حقوق بشر. این الگو، بازتولید ساختارهای تاریخی سلطه (از جمله استعمار و امپریالیسم) را در قالب جدیدی ممکن می‌سازد؛ زیرا مداخله انسانی و نظامی، با پوشش «دغدغه‌های بشردوستانه» مشروعیت می‌یابد (Douzinas, 2007, p. 89-94). از منظر جامعه‌شناسی فرهنگی، گفتمان جهانی زمانی کارآمد می‌شود که در سطح محلی ترجمه و نهادینه شود (Levitt & Merry, 2009, p. 446-450). این بدان معناست که مفاهیم انتزاعی نظیر «حق زندگی»، «آزادی فردی» یا «برابری جنسیتی»، باید در زمینه‌های فرهنگی، زبانی و حقوقی خاص معنا پیدا کنند. با این حال، گفتمان حقوق بشر مسلط، اغلب ترجمه‌پذیری محدودی دارد و در بسیاری از موارد، ارزش‌ها و هنجارهای بومی را طرد یا به حاشیه می‌برد. در نتیجه، نهادهای محلی یا مجبور به تطبیق خود با این گفتمان می‌شوند، یا با انگ «ناقص حقوق بشر» مواجه خواهند شد (Engle, 2011, p. 47-52). گفتمان حقوق بشر نه تنها بازتابی از ارزش‌ها، بلکه ابزار بازتولید مشروعیت برای ساختارهای سیاسی و اقتصادی جهانی است. دولت‌ها، برای کسب مشروعیت در سطح بین‌الملل، ملزم به تبعیت از معیارهای این گفتمان‌اند؛ حتی اگر در عمل با آن‌ها تضاد داشته باشند (Rossi, 2015, p. 118-122). این وضعیت، نوعی «سیاست نمایشی حقوق بشری» ایجاد می‌کند که در آن اجرای ظاهری تعهدات، جایگزین تغییرات

ساختاری واقعی می‌شود. علاوه بر آن، نهادهای جهانی، از طریق گزارش‌ها، رتبه‌بندی‌ها، یا برنامه‌های کمک، کشورهای جهان را براساس میزان پایبندی به گفتمان حقوق بشر قضاوت و طبقه‌بندی می‌کنند که این خود نوعی سلطه نرم و بازتولید نابرابری در نظم جهانی است (Bourdieu, 1991, p. 125-129). تحلیل جامعه‌شناختی گفتمان حقوق بشر مسلط، نشان می‌دهد که این گفتمان نه یک زبان بی‌طرف از عدالت، بلکه نظامی از بازنمایی، کنترل، مشروعیت‌بخشی و بازتولید قدرت در مقیاس جهانی است. با فهم ساختارهای اجتماعی، نهادهای قدرت و مکانیسم‌های نهادینه‌سازی این گفتمان، می‌توان به نقدی رادیکال و مؤثر از گفتمان غالب پرداخت و زمینه را برای آلترناتیوهای بومی، فرهنگی و رهایی‌بخش فراهم کرد.

۴-۲. برساخت معنای حقوق بشر در گفتمان هژمونیک غربی: تحلیلی نشانه‌شناختی و انتقادی

گفتمان حقوق بشر، آن‌گونه که در نظم بین‌الملل معاصر بازنمایی شده، نه صرفاً مجموعه‌ای از اصول اخلاقی جهان‌شمول، بلکه نوعی برساخت گفتمانی-ایدئولوژیک است که در بستر خاص تاریخی و تمدنی غرب تولید شده و با ابزارهای نمادین و مفهومی خاصی بازتولید می‌گردد. در این معنا، تحلیل نشانه‌شناسی و گفتمان‌کاوانه، ابزار مناسبی برای کشف لایه‌های پنهان این برساخت است، به‌ویژه با تأکید بر مفاهیم دال مرکزی، دال تهی، دال‌های معنا دار پیرامونی و همچنین مصادیق انضمامی و نهادینه‌شده آن در سیاست جهانی. در گفتمان مسلط حقوق بشر، مفاهیمی چون «آزادی»، «حق»، «کرامت انسانی»، «برابری» و «فردیت» در جایگاه دال‌های مرکزی قرار گرفته‌اند؛ این دال‌ها بدون مدلول مشخص یا کاملاً شفاف هستند و دقیقاً به همین دلیل، قابلیت بالایی برای پر شدن از معانی خاص در موقعیت‌های سیاسی و تمدنی متفاوت دارند (Laclau, 2005, p. 71). به عبارت دیگر، این مفاهیم در قالب دال تهی عمل می‌کنند که می‌توانند محتوای خاص مورد نظر قدرت‌های مسلط را در بسترهای سیاسی مختلف حمل نمایند. زنجیره‌های هم‌ارزی پیرامونی این دال‌ها- نظیر «حقوق زنان»، «آزادی بیان»، «حق دگراندیشی»، «حق مداخله بشردوستانه»- نیز در چارچوبی از پیش تعیین‌شده معنا می‌گیرند. این دال‌ها در فضایی نشانه‌ای شکل می‌گیرند که از منظر ایدئولوژیک در خدمت بازتولید هژمونی خاصی از فهم انسان، دولت، رابطه شهروند و حکومت و اخلاق جهانی هستند (Laclau & Mouffe, 1985, p. 118). در اسناد بین‌المللی چون بیانیه جهانی حقوق بشر ۱۹۴۸، با نوعی نظم معنایی مواجهیم که مفاهیم حقوق بشری را در قالب گفتمانی جهان‌شمول، بی‌طرف و فراملی ارائه می‌دهد؛ اما تحلیل نشانه‌شناختی نشان می‌دهد که این جهان‌شمولی ظاهری، در واقع برآمده از خاص‌گرایی تاریخی تمدن غرب است (Douzinas, 2000, p. 104). به بیان بارت،^۱ این فرایند نوعی «طبیعت‌سازی ایدئولوژی» است؛ یعنی

1. Barthes

معنای خاصی به‌گونه‌ای بازنمایی می‌شود که گویی امری طبیعی و بدیهی است (Barthes, 1972, p. 143). در مقام تحلیل، می‌توان نشان داد که نشانه‌هایی نظیر «آزادی زن» یا «حقوق اقلیت‌ها» در متون رسانه‌ای غربی، با بار معنایی خاصی کدگذاری می‌شوند؛ آن‌ها اغلب در نسبت با جوامع غیرغربی به‌گونه‌ای بازنمایی می‌شوند که تمایزات هویتی را برجسته کرده و منطق استعمار نوین را تقویت می‌کنند (صفاوردی، ۱۳۸۹، ص ۵). بازتاب این دال‌های مرکزی و نظام نشانه‌ای آن‌ها را می‌توان در سیاست خارجی کشورهایی چون آمریکا یا اتحادیه اروپا مشاهده کرد. برای نمونه، استفاده ابزاری از مفهوم حقوق بشر در اعمال تحریم‌های یکجانبه علیه ایران یا سوریه، گواه آن است که معنای حقوق بشر از دال تهی به ابزاری در خدمت منافع ژئوپلیتیک تبدیل شده است (Chomsky, 2016, p. 162). همچنین گزارش‌های سالانه سازمان‌هایی چون دیده‌بان حقوق بشر و عفو بین‌الملل، از مفاهیمی چون «دیکتاتوری»، «سرکوب آزادی»، یا «عدم رعایت حقوق اقلیت‌ها» به‌گونه‌ای استفاده می‌کنند که اغلب تنها در مورد کشورهای اعمال می‌شوند که در تقابل با بلوک قدرت غربی قرار دارند (Slaughter, 2004, p. 87). این موضوع در تحلیل نشانه‌شناختی به‌مثابه فرایند «دیگرسازی»^۱ قابل بررسی است که فوکو نیز آن را به‌عنوان بخشی از رژیم دانش/قدرت توصیف کرده بود (Foucault, 1980, p. 131). برای بررسی دقیق‌تر این موضوع به تحلیل دو گفتمان موجود در حقوق بشر غربی می‌پردازیم. در گفتمان غربی، «حقوق زنان» یکی از دال‌های کلیدی و هسته‌ای در روایت‌های حقوق بشری است که اغلب در پیوند با مفاهیمی چون آزادی، برابری، حق انتخاب و خودمختاری فردی بازنمایی می‌شود (Butler, 2004, p. 52). در مورد ایران، این دال‌ها با دال‌هایی چون «حجاب اجباری»، «سرکوب»، «زن‌ستیزی» و «نقض آزادی‌های مدنی» هم‌ارز می‌گردند؛ در واقع، مفاهیم پیرامونی در چارچوبی از «دیگرسازی تمدنی» شکل می‌گیرند که ایران را در برابر یک نظم متمدن و آزاد تصویر می‌کند (Said, 1978, p. 102). مفهوم «آزادی زن» در این گفتمان، بدون اشاره به بستر تاریخی، اجتماعی، دینی یا هویتی کشورهایمانند ایران، به‌صورت دال تهی عمل می‌کند؛ به عبارتی، این مفهوم با بار معنایی غربی خود، بر موقعیت‌های متکثر بومی تحمیل می‌شود (Laclau, 2005, p. 71). رسانه‌های جریان غالب- از جمله BBC، CNN و DW- بازنمایی از زن ایرانی را به‌گونه‌ای تولید می‌کنند که او همواره در مقام یک سوژه تحت ستم و محروم از انتخاب‌های فردی تصویر می‌شود. در تحلیل گفتمان تصویری و زبانی این رسانه‌ها، تصویر زنی که حجاب دارد با «اجبار» و زنی که بدون حجاب در حال اعتراض است با «آزادی و مقاومت» کدگذاری می‌شود. این دوقطبی نشانه‌شناسانه، علاوه بر دیگرسازی فرهنگی، نوعی نظم معنایی سلسله‌مراتبی می‌سازد که در آن، غرب = آزادی و فردیت، شرق = اجبار و عقب‌ماندگی است (Hall, 1997, p. 261). بازتاب این نظم

نشانه‌ای در سیاست‌گذاری‌های حقوق بشری غرب دیده می‌شود. برای نمونه، استفاده از این الگوهای معنایی در گزارش‌های سالانه وزارت خارجه آمریکا و تحریم‌های مرتبط با نقض حقوق بشر در ایران، بخشی از فرآیند هم‌زمان نمادین‌سازی و سیاست‌گذاری است که در تحلیل گفتمان انتقادی آن را «بازنمایی - قدرت» می‌نامند (Wodak & Meyer, 2016, p. 34). تحلیل نشانه‌شناختی روایت حقوق بشر غربی در مورد «حقوق زنان در ایران»، نشان می‌دهد که چگونه دال‌های ظاهراً بی‌طرف و اخلاقی، در چارچوبی ایدئولوژیک و هژمونیک بارگذاری معنایی می‌شوند. این گفتمان نه تنها مفاهیم را به‌طور سیاسی بازتعریف می‌کند، بلکه از طریق آن‌ها سیاست‌گذاری بین‌المللی و تحریم‌ها را مشروع جلوه می‌دهد. بنابراین، پادگفتمان‌های بومی و مقاومتی در صورتی می‌توانند شکل بگیرند که نسبت به این نظم نشانه‌ای، واکنش تحلیلی و بازتولیدی داشته باشند. همچنین در گفتمان حقوق بشر غربی، «حقوق اقلیت‌ها» به‌مثابه یک دال مرکزی بازنمایی می‌شود که در چارچوب هنجارهای خاص فرهنگی، سیاسی و تاریخی جهان غرب شکل گرفته است. این دال، ضمن آنکه حامل ارزش‌های ظاهراً جهان‌شمول است، در سطح نشانه‌شناسی، حامل بارهای ایدئولوژیک خاصی بوده که در فرآیند «دیگرسازی»، سیاست‌گذاری خارجی و مشروع‌سازی مداخله‌ها ایفای نقش می‌کند (Wodak & Meyer, 2016, p. 81). در بسیاری از متون رسانه‌ای و اسناد حقوق بشری غربی، دال‌هایی مانند «سرکوب اقلیت‌ها»، «نقض آزادی مذهبی»، یا «عدم شمول حقوقی» برای توصیف وضعیت اقلیت‌های قومی، مذهبی یا جنسی در کشورهای غیرغربی استفاده می‌شوند. این دال‌ها اغلب تهمی از زمینه تاریخی و سیاسی هستند و در یک نظم دلالتی خاص، معنا می‌گیرند (Laclau, 2005, p. 89). برای مثال، در مورد اقلیت‌های مذهبی در ایران - مانند بهاییان یا اهل سنت - رسانه‌های جریان اصلی و سازمان‌های بین‌المللی معمولاً از مفاهیمی چون «نقض سیستماتیک»، «شهروند درجه دو» و «سرکوب ساختاریافته» استفاده می‌کنند، بی‌آنکه ساختار حقوقی، فرهنگی، یا امنیتی بومی را لحاظ کنند (Human Rights, 2021). در این گفتمان، مفاهیم «اقلیت تحت فشار» در کنار دال‌های دیگری چون «دولت اقتدارگرا»، «دین‌سالاری» و «تعصب بومی» کدگذاری می‌شود و در برابر دال‌هایی چون «جامعه باز»، «رواداری دینی» و «تکثر فرهنگی» در غرب قرار می‌گیرد. این تقابل معنایی، از منظر تحلیل گفتمان انتقادی، ساختاری از سلسله‌مراتب فرهنگی و تمدنی ایجاد می‌کند (Fairclough, 1995, p. 36). در گزارش‌های حقوق بشری پیرامون ایران، بهاییان به‌عنوان مثال برجسته اقلیت «سرکوب‌شده» بازنمایی می‌شوند؛ اما دال‌هایی مانند «امنیت ملی»، «تاریخ تنش‌های اعتقادی»، یا حتی «حقوق مذهبی اکثریت» در نظم معنایی غربی نادیده گرفته می‌شود (دیدهبان حقوق بشر، ۱۴۰۳). به عبارتی، فرآیند «تاریخ‌زدایی» و «زمینه‌زدایی» در این بازنمایی‌ها، بخشی از راهبرد گفتمان‌سازانه برای مشروعیت‌بخشی به روایت خاص غربی از اقلیت است. همین بازنمایی، به شکل‌دهی سیاست‌های خارجی کمک می‌کند (Abu-Lughod, 1991, p. 145-146). برای نمونه، قطعنامه‌های مجمع

عمومی سازمان ملل یا شورای حقوق بشر علیه ایران، دقیقاً بر پایه همین نشانه‌گذاری‌ها و بدون تکیه بر تحلیل چندلایه فرهنگی-اجتماعی صادر می‌شود (UNHRC, 2023). این گفتمان، حقوق اقلیت‌ها را از سطحی از معنا تهی کرده و آن را به ابزاری برای مهندسی افکار عمومی و فشار سیاسی بدل می‌سازد (Hall, 1997, p. 295). بنابراین، تحلیل نشانه‌شناختی گفتمان حقوق اقلیت‌ها در روایت غربی، نشان می‌دهد که این مفاهیم به‌صورت صوری جهانی شده‌اند، اما در عمل، در خدمت ساختار معنایی و منافع ژئوپلیتیک خاصی قرار گرفته‌اند.

۴-۳. خوانش انتقادی و ظرفیت‌های پادگفتمان‌های شرقی: مطالعه موردی پادگفتمان اسلامی

پادگفتمان‌ها به‌ویژه در سنت‌های غیرغربی به‌عنوان واکنشی به هژمونی گفتمان حقوق بشر غالب مطرح می‌شوند. این پادگفتمان‌ها به‌طور خاص بر مفاهیم و دال‌های معنایی جایگزینی تأکید دارند که ممکن است در سنت‌های غیرغربی جایگاهی ویژه داشته باشند و در بسیاری از موارد به معنای شکستن مفهوم‌سازی‌های غربی از حقوق بشر و دموکراسی است. به‌طور مثال، در بسیاری از جوامع اسلامی، حقوق بشر به‌طور متفاوتی تعریف می‌شود که کمتر بر فردگرایی و آزادی‌های لیبرالی تأکید دارد و بیشتر بر تکالیف اجتماعی و مفاهیم عدالت اجتماعی، کرامت انسانی و مسئولیت‌پذیری مشترک استوار است (An-Na'im, 1992, p. 39). در این جوامع، حقوق بشر نه صرفاً در سطح فردی، بلکه در قالب تکالیف جمعی و براساس اصول مذهبی و اخلاقی محلی تعریف می‌شود. در همین زمینه، پادگفتمان حقوق بشر می‌تواند دربرگیرنده آراء مختلفی باشد که براساس فلسفه‌های غیرغربی ساخته شده‌اند. برای نمونه، در سنت‌های آفریقایی مانند فلسفه اوپونتو^۱، مفهوم «انسانیت» در واقع از طریق روابط اجتماعی و در درون جامعه تعریف می‌شود. براساس این دیدگاه، انسان‌ها در روابط متقابل با یکدیگر و در پاسخگویی به نیازهای جمعی‌شان، انسانی هستند. در این نگرش، تکالیف اجتماعی و درک کرامت انسانی بیش از هر چیز بر پایه ارتباطات فردی و اجتماعی قرار دارند و بنابراین مفهومی متفاوت از آنچه در گفتمان حقوق بشر غربی مطرح است، به وجود می‌آید (Ramose, 2003, p. 120). پادگفتمان‌های حقوق بشر نه تنها در عرصه‌های فرهنگی و اجتماعی، بلکه در عرصه‌های سیاست‌های بین‌المللی نیز قابل درک و اهمیت هستند. در این زمینه، پادگفتمان‌ها می‌توانند از ظرفیت‌های فکری و فلسفی تمدن‌های مختلف بهره‌برداری کنند تا جایگاه حقوق بشر را از رویکردهای لیبرال و فردمحور غربی به سمت مفاهیم غیرغربی و جامعه‌محور سوق دهند. به‌طور مثال، در چارچوب گفتمان سیاست خارجی برخی کشورها، مانند چین و ایران، حقوق بشر بیشتر از جنبه‌های اقتصادی و اجتماعی و در ارتباط با توسعه ملی و برابری اجتماعی مورد توجه قرار می‌گیرد تا جنبه‌های فردی و سیاسی. در اینجا حقوق بشر نه به‌عنوان ابزاری برای پیشبرد

1. Ubuntu

سیاست‌های جهانی غرب، بلکه به‌عنوان یک ابزار برای ساخت جامعه‌ای برابرتر و پاسخگوتر در نظر گرفته می‌شود (Hobson, 2004, p. 230). ظرفیت‌های پادگفتمان حقوق بشر در دنیای امروز در شرایطی فراهم می‌آید که گفتمان مسلط حقوق بشر نتوانسته خود را در برابر چالش‌های ناشی از توسعه‌نیافتگی، فقر و نابرابری‌های اجتماعی به‌طور کامل تطبیق دهد. یکی از اصلی‌ترین ظرفیت‌های پادگفتمان‌ها این است که آن‌ها می‌توانند مسائلی را که در چارچوب گفتمان مسلط مغفول مانده‌اند، در دستور کار قرار دهند. به‌عنوان مثال، مباحثی چون حقوق جمعی، حقوق اقوام و حقوق اقتصادی-اجتماعی در بسیاری از کشورها، به‌ویژه در جهان سوم، در چارچوب پادگفتمان حقوق بشر مطرح می‌شوند (Moyn, 2010, p. 98). این پادگفتمان‌ها با تأکید بر نیازهای خاص فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی ملت‌ها، می‌توانند گفتمان مسلط حقوق بشر را در جهت بازنگری در سیاست‌های جهانی سوق دهند. به‌عنوان مثال، ظرفیت‌های شرقی و به‌طور خاص دیدگاه‌های اسلامی، می‌توانند به‌عنوان پادگفتمانی معتبر در برابر روایت هژمونیک غربی ظاهر شوند. در اسلام، مفاهیمی مانند عدالت، کرامت انسانی و حق به زیستن، نه به‌مثابه حقوق صرفاً فردی، بلکه در بستر اجتماعی و اخلاقی شریعت مطرح‌اند (An-Na'im, 1992, p. 337). در این چارچوب، خیر عمومی و خیر مشترک جایگزین نفع فردی صرف می‌شوند. برخلاف بنیان‌های لیبرالی حقوق بشر که فرد را یگانه مرکز حق تلقی می‌کنند، سنت اسلامی به مسئولیت انسان در قبال جامعه و هستی تأکید دارد (Sachedina, 2009, p. 48). انسان در این نگاه، صرفاً یک کنشگر عقلانی و خودبنیاد نیست، بلکه خلیفه‌الله است؛ موجودی برخوردار از کرامت ذاتی ناشی از روح‌اللهی بودن (اسراء، ۷۰) که وظیفه‌ای الهی و اخلاقی در جهت اقامه عدل و حفظ توازن در عالم دارد (Nasr, 1996, p. 105). حقوق بشر در گفتمان اسلامی، مفهومی ریشه‌دار در شبکه‌ای از مفاهیم معنوی و اخلاقی است که پیوندی وثیق با حق‌الله و حق‌الناس دارد. مفهوم حق‌الناس، به‌ویژه در فقه و اخلاق اسلامی، نشان‌دهنده آن است که حقوق افراد نه از وضعیت طبیعی یا قرارداد اجتماعی، بلکه از جایگاه انسان در نظام هستی و نسبت او با دیگری ناشی می‌شود (Kamali, 2002, p. 139). رسالت اجتماعی فرد و مسئولیت جمعی به‌عنوان هسته‌ای از این اندیشه، برخاسته از مفهومی عمیق‌تر از انسان است که هم در نسبت با خدا و هم با جامعه تعریف می‌شود.

برخلاف تصور غالب در گفتمان غربی که فرد را جدا از اجتماع و طبیعت تصور می‌کند، پادگفتمان اسلامی بر اصالت روح جمعی و هارمونی و همسازی میان ابعاد مادی و معنوی تأکید دارد. این رویکرد، نه‌تنها تفاوت‌های فرهنگی را به رسمیت می‌شناسد، بلکه معتقد است نظم بین‌المللی حقوق بشر باید به‌گونه‌ای بازساخت گردد که صدای سنت‌های غیرلیبرال نیز در آن شنیده شود (An-Na'im, 1992, p. 12). در این چارچوب، جامعه اسلامی موظف است بسترهایی را برای برابری اجتماعی و حمایت از مستضعفان فراهم آورد که خود نوعی «حقوق بشر اجتماعی» به‌شمار می‌رود. اسلام در مقام گفتمان، با

تأکید بر عدالت جهانی، استقلال ملت‌ها و مبارزه با ظلم و فساد، به‌ویژه از منظر تاریخی تجربه استعمار، می‌تواند ابزار نقد جدی علیه استفاده ابزاری از حقوق بشر توسط غرب باشد (Mutua, 2001, p. 204). از این منظر، مفاهیمی مانند کرامت انسان، حق، عدالت و آزادی، تنها در بستر یک منظومه معنایی توحیدی و اخلاق‌محور معنا می‌یابند؛ نه در قالب دال‌های تهی گفتمان لیبرال که برای تثبیت هژمونی غربی به‌کار گرفته می‌شوند (Laclau, 2005, p. 39). این گفتمان اسلامی همچنان ناظر به ضرورت خودآگاهی تمدنی و مقابله با خودتحقیری فرهنگی است. مسلمانان، به‌ویژه در جهان پسااستعماری، نیازمند بازتعریف جایگاه خود در مناسبات جهانی‌اند، جایگاهی که بر مبنای فرهنگ، اخلاق و الهیات اسلامی استوار باشد (Ramadan, 2009, p. 76). بر این اساس، هدف از تدوین نظامی جهانی برای حقوق بشر، نمی‌تواند حذف تفاوت‌های فرهنگی و تحمیل یک قرائت خاص از انسان باشد، بلکه باید مبتنی بر گفت‌وگویی بین‌فرهنگی و مشارکت برابر در تولید معنا و قانون باشد (Dallmayr, 2002, p. 213). درنهایت، پادگفتمان اسلامی حقوق بشر، یک پروژه تمدنی است که در آن مفاهیمی همچون خلیفه‌الله بودن، حق‌الناس، عدالت اجتماعی، توحید و مسئولیت جمعی، مفصل‌بندی تازه‌ای از حقوق بشر ارائه می‌کنند. این رویکرد با تأکید بر پیوند هویت، اخلاق و معنویت، تلاش دارد خوانشی انسان‌گرایانه، معنوی و عدالت‌محور از حق و کرامت ارائه دهد که نه در تقابل، بلکه در تعاملی انتقادی با گفتمان جهانی حقوق بشر قرار می‌گیرد. بنابراین، سنت‌های شرقی، به‌ویژه اسلام، با ارائه مفاهیمی بدیل در زمینه آزادی، عدالت، کرامت و حقوق اجتماعی، توانمندترین ظرفیت را برای مفصل‌بندی پادگفتمانی در برابر روایت غربی از حقوق بشر دارند. این سنت‌ها، نه تنها به بازخوانی انتقادی روایت مسلط کمک می‌کنند، بلکه بستر نظری و ارزشی مناسبی برای طراحی یک الگوی چندفرهنگی و تمدنی از حقوق بشر فراهم می‌آورند. در شرایط آنارشیک و نابرابر نظام بین‌الملل کنونی، ورود این صداها بدیل می‌تواند به تحقق نظم عادلانه‌تر و اخلاقی‌تر جهانی بینجامد.

۴-۴. شرق فرهنگی و بازخوانی حقوق بشر: زمینه‌سازی برای یک پادگفتمان

شرق فرهنگی، به‌ویژه سنت اسلامی، ظرفیت‌های گفتمانی گسترده‌ای برای ارائه پادگفتمانی بدیل دارد؛ پادگفتمانی که بر مفاهیمی چون «خیر مشترک»، «رسالت اجتماعی فرد»، «حق‌الناس»، «خلیفه‌اللهی»، «معنویت» و «همبستگی جمعی» استوار است و می‌تواند به بازتعریف مبانی حقوق بشر در سطح جهانی کمک کند (Sachedina, 2009, p. 47). پادگفتمان اسلامی/شرقی زمانی می‌تواند به بدیلی هژمونیک بدل شود که فرآیندی گفتمانی را در چهار سطح طی کند:

نخست، اجماع‌نخبگان ضروری است؛

نخبگان فکری، دانشگاهی، دینی و فرهنگی باید بر سر مفاهیم بنیادین حقوق بشر اسلامی و نسبت آن

با جهان معاصر به تفاهم برسند. بدون این اجماع معرفتی، تلاش‌ها پراکنده و غیرهم‌افزا خواهند بود (Eickelman & Piscatori, 2004, p. 9).

دوم، شبکه‌سازی نهادهای همسو اهمیت دارد؛

نهادهای دینی، فرهنگی، رسانه‌ای، دانشگاهی و دیپلماتیک باید در قالب شبکه‌های فعال و هم‌پوشان به‌صورت ملی، منطقه‌ای و جهانی پیوند یابند، تا تولید و توزیع معنا به‌صورت منسجم شکل گیرد (Keck & Sikkink, 1998, p. 89).

سوم، اجتماعی‌سازی مفاهیم است؛

مفاهیم چون «خیر عمومی»، «حق الناس»، «کرامت روح‌اللهی انسان»، یا «رسالت اجتماعی فرد»، باید در نظام آموزشی، رسانه، هنر و گفتمان روزمره جای بگیرند تا به زبان مردم بدل شوند (Merry, 2006, p. 42).

چهارم، گفتمان‌سازی در ساحت بین‌المللی است؛

از طریق تولید ادبیات نظری، مشارکت در نهادهای حقوق بشری، دیپلماسی چندجانبه و بازتعریف ادبیات حقوقی بین‌المللی، باید حقوق بشر اسلامی از حاشیه به مرکز گفتمانی رانده شود (Tibi, 2008, p. 73).

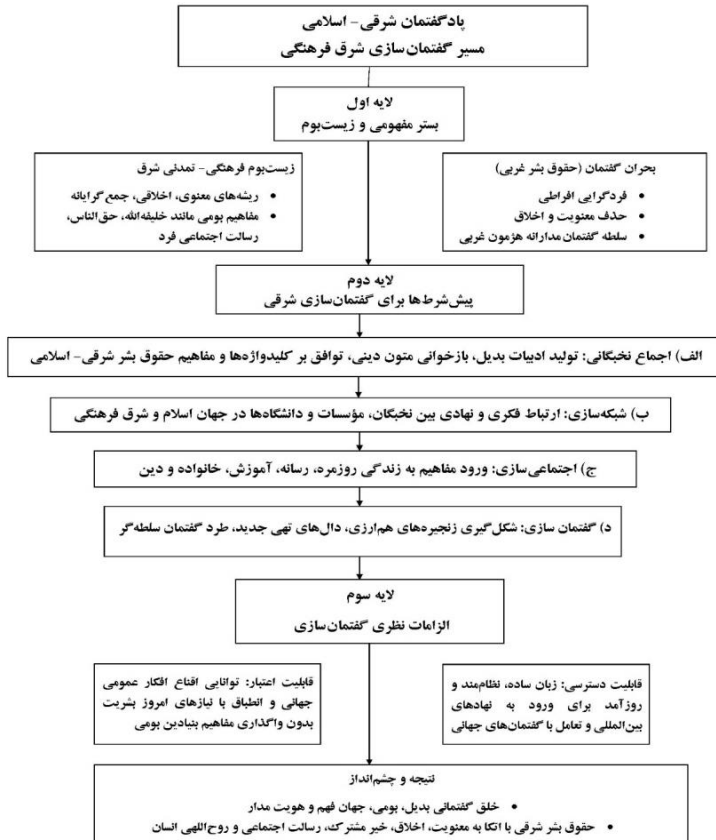
از سوی دیگر، در نظریه گفتمان، هر گفتمان برای اثرگذاری، باید دو ویژگی داشته باشد: قابلیت دسترسی^۱ و قابلیت اعتبار^۲ (Laclau & Mouffe, 1985, p. 112). قابلیت دسترسی به معنای آن است که گفتمان بتواند در بسترهای مختلف فهمیده شده و در نظام دانایی مستقر وارد شود. قابلیت ارتباط نیز به توانایی گفتمان برای برقراری پیوند با خواسته‌ها، نیازها و بحران‌های موجود اشاره دارد. از این منظر، پادگفتمان اسلامی باید در زبان و چارچوبی ارائه شود که برای فکار عمومی و نخبگان جهانی «دسترس‌پذیر» باشد. استفاده از زبان حقوقی جهانی، ترجمه مفاهیم دینی به زبان مدرن و تبیین نسبت آن‌ها با کرامت، عدالت و آزادی، در این مسیر ضروری است (Abou El Fadl, 2003, p. 39). «قابلیت اعتبار» گفتمان را می‌توان در پیوند با فرآیند هژمونیک شدن آن فهم کرد؛ به این معنا که یک گفتمان زمانی معتبر تلقی می‌شود که بتواند در میدان نزاع گفتمانی، معناهایی تثبیت‌شده و پذیرفتنی تولید کند و آن‌ها را به مثابه «معنای طبیعی امور» جا بیندازد. این فرآیند در گرو توانایی گفتمان در برقراری «زنجره هم‌ارزی» میان دال‌های گوناگون، طرد دال‌های ناهمسو و مفصل‌بندی مطالبات متکثر اجتماعی است (Laclau & Mouffe, 1985, p. 112). به عبارت دیگر، اعتبار یک گفتمان نه به واسطه انطباق با حقیقتی عینی، بلکه در اثر پذیرش اجتماعی، انسجام معنایی و توانایی هویت‌بخشی آن تعریف می‌شود؛ بنابراین،

1. Availability

2. Credibility

گفتمان‌ها زمانی قابلیت اعتبار می‌یابند که بتوانند نظم معنایی را تثبیت کنند که با تجربه زیسته، نیازهای اجتماعی و خواست‌های هویتی کنشگران همخوان باشد. در این چارچوب، پادگفتمان‌هایی نظیر گفتمان حقوق بشر شرقی یا اسلامی تنها زمانی می‌توانند به سطحی از اعتبار برسند که بتوانند قابلیت دسترسی و قابلیت ارتباط خود را در عرصه عمومی افزایش دهند؛ یعنی از یک سو با زیست‌بوم فرهنگی و اخلاقی جوامع هدف هم‌افق شوند و از سوی دیگر در بسترهای اجتماعی، رسانه‌ای و آکادمیک حضور مؤثر یابند. لازمه این امر، ایجاد اجماع در میان نخبگان، شبکه‌سازی گفتمانی، اجتماعی‌سازی مفاهیم بدیل و درنهایت تثبیت گفتمان از طریق مفصل‌بندی موفق دال‌های محوری است. تنها از خلال چنین فرایندی است که یک پادگفتمان می‌تواند به سطحی از اعتبار نمادین و مشروعیت اجتماعی دست یابد که آن را در رقابت با گفتمان‌های مسلط - نظیر گفتمان لیبرال حقوق بشر - وارد کند (Torfin, 1999, p. 100-105).

همچنین یکی از نقاط ضعف گفتمان مسلط حقوق بشر، بی‌توجهی به زیست‌بوم‌های فرهنگی و تلاش برای استانداردسازی هنجارها است. درحالی‌که گفتمان اسلامی از درون یک زیست‌بوم فرهنگی شکل می‌گیرد که در آن مفاهیمی چون روح جمعی، همسازی انسان و طبیعت، اخلاق و معنویت و مسئولیت اجتماعی فرد در قبال امت محوریت دارند (Nasr, 1996, p. 87). برخلاف نگاه فردگرایانه و عقلانیت‌ابزاری لیبرالیسم، زیست‌بوم فرهنگی اسلام بر هارمونی، تعادل، مسئولیت‌پذیری و معناگرایی تأکید دارد. این خصایص، نه تنها ظرفیت ایجاد یک نظام بدیل حقوق بشری را فراهم می‌کنند، بلکه در پاسخ به بحران معنای انسان مدرن نیز راهگشا هستند (Ramadan, 2009, p. 121). پادگفتمان اسلامی به‌مثابه بازیابی خودآگاهی تمدنی یکی از الزامات شکل‌گیری پادگفتمان اسلامی، رهایی از خودتحقیری تاریخی و بازیابی «خودآگاهی تمدنی» است. پذیرش بی‌چون‌وچرای گفتمان مسلط، حاصل دهه‌ها سلطه فکری، فرهنگی و استعماری بوده است (Sayyid, 2003, p. 60). راه بازگشت، نه انزوا و نفی مطلق، بلکه مشارکت انتقادی و بازخوانی نواز منابع دینی در پرتو مسائل معاصر است. در این مسیر، پادگفتمان اسلامی می‌تواند با بهره‌گیری از ظرفیت‌های بومی و جهانی، قرآنی بدیل از حقوق بشر عرضه کند که در آن انسان خلیفه‌الله است، نه فقط موجودی ذی‌حق؛ و حقوق او هم از بُعد فردی و هم از منظر اجتماعی و الهی تعریف می‌شود.



۵. نتیجه گیری

پژوهش حاضر با هدف تحلیل گفتمان مسلط حقوق بشر در عرصه نظام بین الملل و واکاوی ظرفیت های پادگفتمان های بدیل در برابر آن، به یک خوانش انتقادی و تحلیلی از گفتمان حقوق بشر پرداخته است. گفتمان حقوق بشر به عنوان یکی از ارکان بنیادین نظم بین الملل پس از جنگ جهانی دوم، از زمان تصویب اعلامیه جهانی حقوق بشر در سال ۱۹۴۸، به یک ابزار مشروعیت بخشی اساسی برای قدرت های بزرگ تبدیل شده است. این گفتمان با ویژگی های جهان شمولی، بی طرفی و اخلاق محوری خود، در سطح رسمی نظام بین الملل به طور گسترده ای پذیرفته شده و در عین حال، به ویژه پس از پایان جنگ سرد، به عنوان یک ابزار ایدئولوژیک برای مشروعیت بخشی به سلطه جهانی غرب بر کشورهای غیر غربی عمل کرده است. با این حال، تحلیل انتقادی این گفتمان نشان می دهد که حقوق بشر به هیچ وجه یک مفصل بندی خنثی یا بی طرفانه نیست، بلکه به عنوان یک برساخت ایدئولوژیک و تمدنی شکل گرفته که ریشه در مناسبات تاریخی و سیاسی تمدن غربی دارد. براساس نظریه های گفتمان شناسی انتقادی و

برساخت‌گرایی اجتماعی، حقوق بشر به‌ویژه در قالب گفتمان مسلط، همواره با روابط قدرت و هویت پیوند خورده و بازتولید قدرت‌های سیاسی و اقتصادی خاص را در سطوح جهانی تقویت می‌کند. این گفتمان، از طریق مفاهیم کلیدی نظیر «آزادی»، «برابری»، «کرامت» و «حق» که عمدتاً از فلسفه سیاسی غرب سرچشمه گرفته، به‌طور مداوم هژمونی غرب را تقویت می‌کند و از قدرت‌های بزرگ و کشورهای توسعه‌یافته به‌عنوان مبنای اخلاقی برای سیاست‌های جهانی استفاده می‌کند. نقدهای گفتمانی به حقوق بشر نشان می‌دهند که این گفتمان، علاوه‌بر بازنمایی‌های خاص از هویت‌های غیرغربی به‌عنوان «دیگری» یا «قربانی»، در بسیاری از موارد به‌عنوان ابزاری برای بازتولید سلطه‌گری غرب در عرصه بین‌المللی عمل کرده است. افرادی چون ماکاو موتوا و کوستاس دوزیناس با تأکید بر تحلیل گفتمان حقوق بشر به‌عنوان جزئی از ایدئولوژی امپراتوری لیبرال، بر این نکته تأکید دارند که حقوق بشر غربی، نه تنها در خدمت تحقق حقوق انسان‌ها، بلکه در راستای منافع سیاسی و اقتصادی قدرت‌های بزرگ است. به‌عبارت دیگر، حقوق بشر در قالب گفتمان مسلط به‌طور مداوم و به‌طور آشکار در خدمت سیاست‌های استعماری و اقتصادی کشورهای قدرتمند عمل می‌کند. در برابر این گفتمان مسلط، ظرفیت‌های پادگفتمان‌های غیرغربی به‌ویژه از سنت‌های اسلامی، آسیایی و آفریقایی مطرح می‌شوند. این پادگفتمان‌ها که از درون فرهنگ‌ها و تمدن‌های غیرغربی برمی‌خیزند، نقدهایی اساسی به حقوق بشر مسلط وارد می‌آورند و به دنبال تعریف و مفصل‌بندی بدیل‌هایی برای آن هستند. سنت‌های فکری غیرغربی به‌ویژه سنت اسلامی و آسیایی، به‌عنوان یک پاسخ انتقادی به حقوق بشر غربی، تأکید دارند که مفاهیم حقوق بشر باید با توجه به هویت‌ها، تاریخ و ارزش‌های فرهنگی خاص هر منطقه بازتعریف شوند و به‌جای پذیرش ارزش‌های غربی به‌عنوان معیار جهانی، به حقوق بشر بومی و مناسب با هر جامعه پرداخته شود. براساس این تحلیل‌ها، مهم‌ترین دستاورد این پژوهش آن است که گفتمان حقوق بشر باید به‌عنوان یک ساختار گفتمانی و ایدئولوژیک در بستر مناسبات جهانی و قدرت‌های بین‌المللی درک شود و نه فقط به‌عنوان مجموعه‌ای از هنجارهای اخلاقی جهانی. در واقع، حقوق بشر به‌عنوان یک ابزار ایدئولوژیک، با استفاده از منطق سلطه‌گرانه‌اش در پی بازتولید نظم جهانی خاصی است که به نفع قدرت‌های بزرگ عمل می‌کند. در این راستا، پادگفتمان‌های حقوق بشر از سنت‌های غیرغربی نه تنها به‌عنوان یک چالش جدی برای گفتمان مسلط مطرح می‌شوند، بلکه زمینه‌ای برای بازتعریف حقوق بشر در سطوح جهانی و محلی فراهم می‌آورند. درنهایت، این پژوهش به‌ویژه به دو مسئله اصلی پرداخته است: اول، تحلیل گفتمان حقوق بشر به‌عنوان یک ساختار ایدئولوژیک و تمدنی که در دل مناسبات قدرت جهانی شکل گرفته و دوم، تحلیل ظرفیت‌های پادگفتمان‌های غیرغربی که به دنبال مفصل‌بندی بدیل‌هایی از حقوق بشر هستند. از این منظر، آینده حقوق بشر در نظام بین‌الملل، نیازمند بازخوانی، نقد و بازتعریف مفاهیم و اصول آن در چارچوب‌های فرهنگی، دینی و اجتماعی متنوع است تا از دایره

سلطه‌گرایانه گفتمان‌های غربی رها شود و بر پایه هویت‌های متنوع فرهنگی و تاریخی، گفتمان‌های جایگزین و آلترناتیو آن شکل بگیرد. به‌طور کلی، پژوهش حاضر تلاش دارد تا گفتمان حقوق بشر را نه به‌عنوان یک حقیقت ثابت و جهانی، بلکه به‌عنوان یک امر تاریخی و گفتمانی مورد تحلیل قرار دهد و ظرفیت‌های پادگفتمان‌ها را برای به‌چالش کشیدن آن در سطح جهانی به‌طور مفصل شناسایی کند. این رویکرد، نه تنها به درک بهتر ساختارهای گفتمانی حقوق بشر کمک می‌کند، بلکه زمینه‌ساز تحول و تغییرات در فهم و عمل حقوق بشری در سطح جهانی خواهد بود.

منابع

- دیده بان حقوق بشر (۱۳/۰۱/۱۴۰۳). سرکوب بهائیان، جنایت علیه بشریت است. قابل دسترس در: <https://www.dw.com/fa>
- صابری تولایی، علی (۱۴۰۳). حقوق بشر علیه حقوق بشر؛ گفتمان حقوق بشر از زبان رهایی بخش تا ابزار سلطه. پژوهشنامه حقوق اسلامی، ۲۶(۱)، ص ۴۵-۱.
- صفاوردی، سوسن (۱۳۸۹). بازنمایی حجاب زن مسلمان در رسانه‌های غربی (جنبه‌های حقوقی و سیاسی). مطالعات راهبردی زنان، ۱۲(۴۸)، ص ۳۹-۱.
- مصفا، نسرین؛ قربانی، وحید (۱۳۹۲). تحلیل گفتمانی سلطه حقوق بشر جهانی. حقوق بشر، ۷(۲)، ص ۲۶-۳.
- Abou El Fadl, K. (2003). *Islam and the Challenge of Democracy*. Princeton University Press.
- Abu-Lughod, L. (1991). *Writing against culture*. In R. G. Fox (Ed.), *Recapturing anthropology: Working in the present* (pp. 137-162). School of American Research Press.
- Anghie, A. (2005). *Imperialism, Sovereignty and the Making of International Law*. Cambridge University Press.
- An-Na'im, A. A. (1992). *Toward a Cross-Cultural Approach to Defining International Standards of Human Rights*. In: A. An-Na'im & F. Deng (Eds.).
- Barreto, J. M. (2023). Epistemologies of the South and Human Rights: Santos and the Quest for Global and Cognitive Justice. *Indiana Journal of Global Legal Studies*, 30(1), p. 1-26.
- Barthes, R. (1972). *Mythologies*. New York: Hill and Wang.
- Berger, P. L. & Luckmann, T. (1966). *The Social Construction of Reality: A Treatise in the Sociology of Knowledge*, Anchor Books.
- Bourdieu, P. (1991). *Language and Symbolic Power*. Harvard University Press.
- Burr, V. (2015). *Social Constructionism*. (3rd ed.). Routledge.
- Butler, J. (2004). *Undoing Gender*. Routledge.
- Butler, J. (2009). *Frames of War: When Is Life Grievable?* Verso Books.
- Chakrabarty, D. (2000). *Provincializing Europe: Postcolonial thought and historical difference*. Princeton University Press.
- Chomsky, N. (2016). *Who Rules the World?* New York: Metropolitan Books.
- Dallmayr, F. (2002). *Dialogue Among Civilizations: Some Exemplary Voices*. Palgrave Macmillan.
- Donnelly, J. (2003). *Universal Human Rights in Theory and Practice*. (2nd ed.). Cornell University Press.
- Douzinas, C. (2000). *The End of Human Rights: Critical Legal Thought at the Turn of the Century*. Oxford: Hart.
- Douzinas, C. (2007). *Human Rights and Empire: The Political Philosophy of Cosmopolitanism*. Routledge.
- Dussel, E. (1996). *The Underside of Modernity: Apel, Ricoeur, Rorty, Taylor and the*

- Philosophy of Liberation*. Humanities Press.
- Eickelman, D. F. & Piscatori, J. (2004). *Muslim Politics*. Princeton University Press
- Engle, K. (2011). On Fragile Architecture: The UN Declaration on the Rights of Indigenous Peoples in the Context of Human Rights. *European Journal of International Law*, 22(1), p. 141-163.
- Escobar, A. (1995). *Encountering Development: The Making and Unmaking of the Third World*. Princeton University Press.
- Fairclough, N. (1995). *Critical Discourse Analysis*. Longman.
- Foucault, M. (1978). *The History of Sexuality: An Introduction*. Vintage Books, vol. 1.
- Foucault, M. (1980). *Power/Knowledge: Selected Interviews and Other Writings*. New York: Pantheon.
- Fukuyama, F. (1992). *The End of History and the Last Man*. Free Press.
- Hafner-Burton, E. M. (2008). Sticks and stones: Naming and shaming the human rights enforcement problem. *International Organization*, 62(4), p. 689-716.
- Hall, S. (1997). *Representation: Cultural Representations and Signifying Practices*. Sage.
- Hobson, J. M. (2004). *The Eastern Origins of Western Civilisation*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Hobson, J. M. (2012). *The Eurocentric Conception of World Politics: Western International Theory, 1760–2010*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Howarth, D. & Stavrakakis, Y. (2000). *Introducing discourse theory and political analysis*. In: *Discourse theory and political analysis: Identities, hegemonies and social change*. Manchester University Press.
- Howarth, D. R. (2000). *Discourse*. Open University Press.
- Human Rights in Africa: Cross-Cultural Perspectives*, Brookings Institution Press.
- Human Rights Watch. (2021). *Iran: Systematic Discrimination Against Minorities*.
- Kamali, M. H. (2002). *Freedom, Equality and Justice in Islam*. Islamic Texts Society.
- Kant, I. (1996). *Groundwork of the Metaphysics of Morals*. (M. Gregor, Trans.). Cambridge University Press.
- Keck, M. E. & Sikkink, K. (1998). *Activists Beyond Borders: Advocacy Networks in International Politics*. Cornell University Press.
- Laclau, E. & Mouffe, C. (1985). *Hegemony and Socialist Strategy: Towards a Radical Democratic Politics*. Verso.
- Laclau, E. (2005). *On Populist Reason*. Verso.
- Levitt, P., & Merry, S. E. (2009). Vernacularization on the Ground: Local Uses of Global Women's Rights in Peru, China, India and the United States. *Global Networks*, 9(4), p. 441-461.
- Merry, S. E. (2006). *Human Rights and Gender Violence: Translating International Law into Local Justice*. University of Chicago Press.
- Meyerhoff, E. (2019). What Are We Trying to Do Here? Epistemic Racism in Human Rights

- Education. *International Journal of Human Rights Education*, 3(1), p. 1-20.
- Mignolo, W. D. (2011). *The Darker Side of Western Modernity: Global Futures, Decolonial Options*. Duke University Press.
- Mill, J. S. (1991). *On Liberty*. Penguin Classics.
- Morsink, J. (1999). *The Universal Declaration of Human Rights: Origins, Drafting, and Intent*. University of Pennsylvania Press.
- Moyn, S. (2010). *The Last Utopia: Human Rights in History*. Harvard University Press.
- Mutua, M. (2001). Savages, Victims, and Saviors: The Metaphor of Human Rights. *Harvard International Law Journal*, 42(1), p. 201-245.
- Nasr, S. H. (1996). *Religion and the Order of Nature*. Oxford University Press.
- Ramadan, T. (2009). *Radical Reform: Islamic Ethics and Liberation*. Oxford University Press.
- Ramose, M. B. (2003). *African Philosophy Through Ubuntu*. Mond Books.
- Rossi, E. (2015). Global Norms and the Limits of Human Rights. *Ethics & International Affairs*, 29(1), p. 113-125.
- Sachedina, A. (2009). *Islam and the Challenge of Human Rights*. Oxford University Press.
- Said, E. W. (1978). *Orientalism*. Pantheon Books.
- Santos, B. de S. (2009). If God Were a Human Rights Activist: Human Rights and the Challenge of Political Theologies. *Law, Social Justice & Global Development Journal*, no. 1, p. 1-26.
- Santos, B. de S. (2014). *Epistemologies of the South: Justice Against Epistemicide*. Routledge.
- Sayyid, S. (2003). *A Fundamental Fear: Eurocentrism and the Emergence of Islamism*. Zed Books.
- Shue, H. (1996). *Basic Rights: Subsistence, Affluence, and U.S. Foreign Policy*. Princeton University Press.
- Slaughter, A. M. (2004). *A New World Order*. Princeton University Press.
- Spivak, G. C. (1988). *Can the Subaltern Speak?* In: C. Nelson & L. Grossberg (Eds.), *Marxism and the Interpretation of Culture* (pp. 271-313). University of Illinois Press.
- Taylor, C. (1989). *Sources of the Self: The Making of the Modern Identity*. Harvard University Press.
- Tibi, B. (2008). *Islamism and Islam*. Yale University Press.
- Torfin, J. (1999). *New Theories of Discourse: Laclau, Mouffe and Zizek*. Blackwell.
- UNHRC. (2023). *Resolution on Human Rights in the Islamic Republic of Iran*.
- Wendt, A. (1999). *Social Theory of International Politics*. Cambridge University Press.
- Wodak, R. & Meyer, M. (2016). *Methods of Critical Discourse Studies*. Sage.